

پاینده ایران



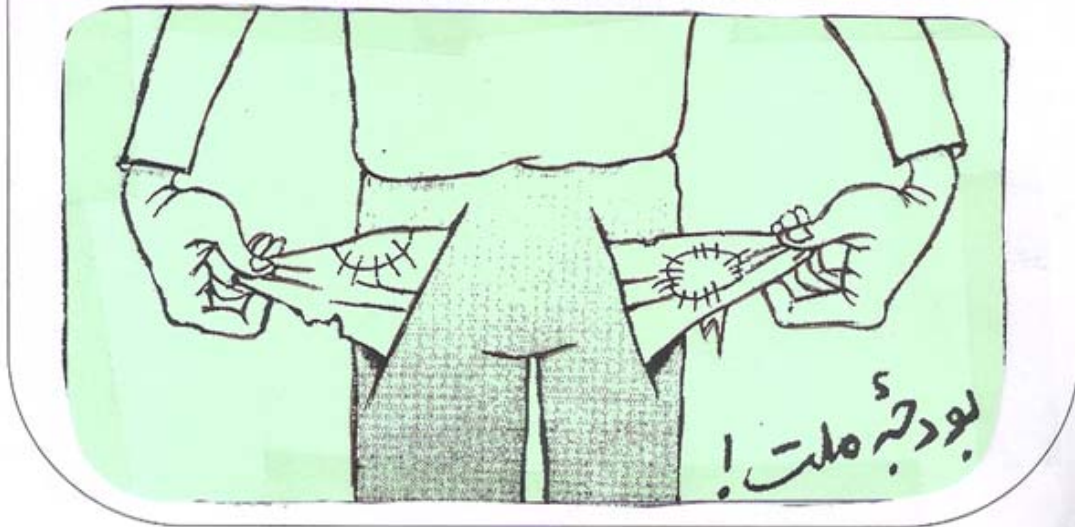
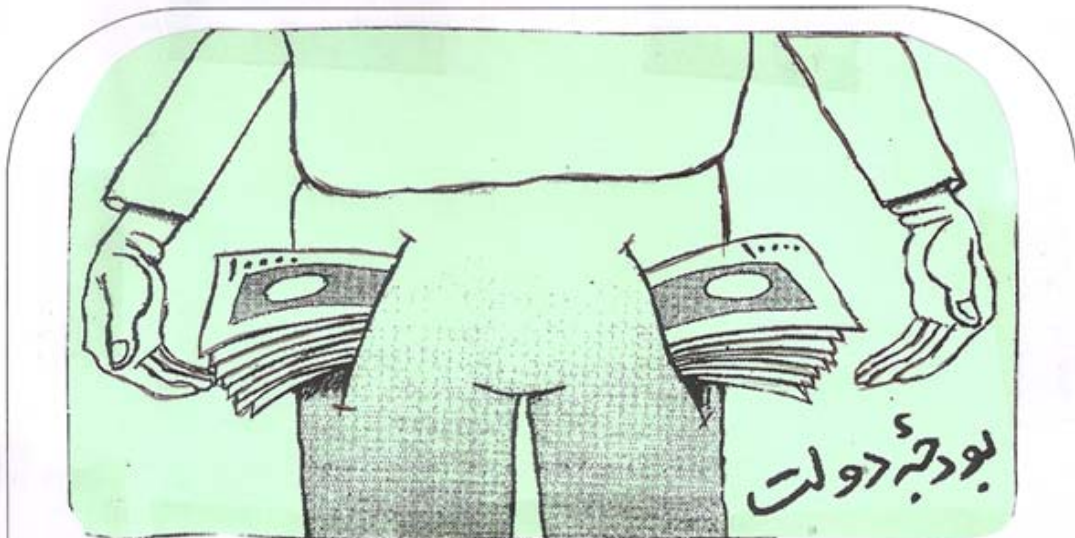
حاکمیت ملت

نشریه داخلی حزب پان ایرانیست

پان ایرانیسم، نهضت:

ضداستعمار ضداستعمار ضداستبداد

شماره ۱۵۲ و ۱۵۳ - سال پانزدهم - مهرماه و آبانماه ۱۳۹۱



اخبار حزبی

دبیر کل حزب پان ایرانیست بانو صفارپور در سفری که در آذرماه به خوزستان داشتند در دیدار با دوستان از چگونگی کوشش های یاران و اندامان حزبی مطلع شده و رهنمودهای لازم را به آگاهی سروران جهت پیشرفت های حزبی ابلاغ نمودند.

از آنجا که دوستی میان پان ایرانیست ها براساس سوگندی که در ابتدای عضویت در حزب به جای می آورند تاکید شده است بر همین اساس به دنبال بیماری سرور مهندس کرمانی دبیرکل اسبق حزب پان ایرانیست که ناشی از سکته مغزی بوده است که مرتب یاران حزبی در این مدت احوال پرس ایشان بوده اند، و در همین راستا، تنی چند از اعضاء شورایعالی رهبری حزب در منزل مسکونی ایشان واقع در کرج در معیت بانو صفارپور دبیرکل حزب به عیادت سرور مهندس کرمانی رفته و از نزدیک در جریان بیماری ونحوه ی معالجه ایشان قرار گرفتند، باشندگان در این دیدار سلامتی و برگشت به روزهای گذشته را برای این کوشنده پیش کسوت حزب از خداوند بزرگ خواستار شدند

خبر بیماری دکتر جلال طالبانی رییس جمهور کُرد عراق برای همه ی دوست داران ایران و ایرانی نگران کننده است. پان ایرانیست ها برای بازیابی تندرستی و بازگشت ایشان برای ایفای مسوولیت هایشان بهترین آرزوها را دارند.

حکم یک سال و نیم زندان سامان آریامن، از اعضای حزب پان ایرانیست در خوزستان تایید شد. بر این پایه، این جوان میهن پرست که اندیشه ای جز سربلندی میهنش در سر نداشت باید خود را برای اجرای حکم به زندان کارون اهواز معرفی کند. سامان آریامن پیش از این نیز در تاریخ ۱۷ آبان ماه سال ۱۳۹۰ بازداشت گردیده بود.

به کوشش گروه پژوهش های حزب پان ایرانیست، شماری از مهمترین موضع گیری های حزب پان ایرانیست در درازنای بیش از شش دهه فعالیت در تارنمای حزب قرار گرفت. این موضع گیری ها که مشتمل بر بیست و سه بیانیه ی حزبی می باشد پیرامون وقایعی چون رویدادهای امرداد ۱۳۳۲، انقلاب سفید شاه و مردم، روز واقعه، هشدارهای پیش از آغاز جنگ تحمیلی و درهنگام دفاع مقدس و سرانجام بازگشت رهبر حزب سرور محسن پزشکیپور به میهن است. این بیانیه ها نشان از موضع گیری اصولی حزب پان ایرانیست و رهبران آن دردهه های کوشش و مبارزه دارد. این بیانیه ها در بخش بایگانی بیانیه ها در دسترس هم میهنان قرار دارد.

شب گذشته (دوم آذرماه) نیروهای امنیتی سرور حسین شهریاری از پیش کسوتان حزبی و شمار دیگری از اعضای حزب پان ایرانیست را در کرج دستگیر کردند. این افراد که برای عیادت از سرور مهندس کرمانی به منزل ایشان رفته بودند، پس از دستگیری به مکان نامعلومی منتقل و تاکنون از سرنوشت آنان خبری در دست نیست. دیگر اعضای دستگیر شده ی حزب پان ایرانیست عبارتند از: سروران اوژن اکبری، کسرا علاسوند، حسین جاوید و علیرضا سلیمانی.

نیرزد آن خون که نیرزد براه پاسداری این خاک

پیرامون آذربایگان (آذربایجان)

زهرا صفاریپور *

سالیان دراز بیگانگان کوشیدند تا به شیوه های گوناگون وحدت ملی ایرانیان را مخدوش کنند. بیگانه پرستان و مزدوران استعمار از هر وسیله ای برای ایجاد تفرقه و ناسازگاری در درون جامعه ماسود جسته و تلاش کرده اند تا با تاریخ سازی های دروغین که از خواسته های سیاسی مبتنی بر توسعه طلبی و خصومت های قومی منشاء می گیرد هویت واقعی خود را انکار و برای خویش هویتی تازه ایجاد نمایند.

اینان در هویت سازی دروغین، از تجاوز به حریم دیگر اقوام بیمی به دل راه نداده و با توسل به وسایل ارتباط جمعی پیشرفته روزگار ما می کوشند تا از برخی قرابت ها (آن هم در سرزمین ایران که ملت آن مجموعه ای از اقوام گوناگون و مذاهب مختلف می باشد) از جمله نزدیکی های زبانی بهره جویند و با فریفتن نا آگاهان، در میان اقوام همسایه پایگاه های سیاسی پدید آورند و زمینه را برای توسعه طلبی های خود و دیگران هموار سازند. و گاه اتفاق می افتد که خود قربانی بازی های سیاسی می شوند. تاریخ سازانی که در خدمت سیاست و دولت های استعماری قرار می گیرند چه بسا با دگرگونی های سیاسی گناهکار شمرده می شوند، ایران ما از این نمونه ها بسیار به خود دیده است.

موضوع ترکان و مسئله آذربایجان و یکی دانستن آذربایجان قفقاز جدا شده از ایران (اران) با آذربایجان ایران کنونی یکی از مسائلی است که دستاویز بازی های سیاسی شده است.

مسئله فائله پیشه وری در سال ۱۳۲۴ به همدستی ارتش سرخ تزاری یکی از آن موضوعات است.

اگر به تاریخ باستانی ایران زمین که بالغ بر ۹ هزار سال سابقه حضور در صحنه تاریخ را دارد مراجعه کنیم در می یابیم که قدرت و یگانگی و نیرومندی تاریخ و فرهنگ ایران و برتری و تفوق ملت ایران باعث شده است تا این تاریخ سازان کذاب مستندات تاریخی را هم نادیده بگیرند.

آنچنان که درباره آذربایجان تا آنجا پیش رفتند که، قوم پارت را که نام پهلوی یا پهلوی از آن منشا گرفته است از نژاد ترکان بدانند و با نام آذربایجان را بهانه کنند و آن را به سرزمین دیگری که جدا از آذربایجان (اران) ایران تاریخی است نسبت دهند.

از این رو هر پان ایرانیست آزاده و آرمانخواه مکلف است تا پرده های ابهام تاریخی را کنار زده شاید وسیله ای گردد برای درک حقیقت و روشنی اندیشه های مردم میهن ما، به ویژه جوانان آذربایجان، تا بدرستی دریابند چرا بیگانگان مزدور اصرار دارند که سرزمین اران (البانیا) قفقاز را با آذربایجان ایران کنونی یکی ندانند.

برای اثبات جدایی آذربایجان ایران با سرزمین اران (البانیا) قفقاز اشاره ای تاریخی می کنیم به این جدایی

آذربایجان ایران در گستره تاریخ باستان

نام آذربایجان از هزاران سال پیش یکی از نام های جغرافیای ایران بوده است.

آذر همان واژه (ثور) است به معنای آتش

در نوشته های پهلوی اشکانی نام این سرزمین آتوربایگان نوشته شده است.

استرابون جغرافی نگار یونان که حدود دو هزار سال پیش به هنگام شاهنشاهی اشکانیان میزیسته است، علت نام اتوربایگان را چنین بیان می کند: چون دوران پادشاهی هخامنش به پایان آمده و اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت. سردار ایرانی بنام اتوریات از آذربایجان برخاست و آن سرزمین را که بخشی از سرزمین ماد بود و ماد خرد نام داشت را از افتادن بدست یونانیان نگاه داشت و از آن پس ماد خرد به نام او اتوربایگان خوانده شد.

در کتیبه ای که از دوران شاپور اول شاهنشاه ساسانی بجامانده در آن کتیبه سرزمین آذربایجان به نام آتورپانگان آمده است، در متون ارمنی باستان آذربادگان نوشته شد. در شاهنامه فردوسی آذربادگان . وتازیان این نام را آذربيجان و آذربایجان نوشته اند. بسیاری از مورخان ، آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد می دانند که بدان سرزمین ماد خُرد گفته می شد. سرزمین ماد قبل از تشکیل سلسله هخامنش به دو بخش تقسیم شده که خود تاریخی است جدا. که در آینده بدان خواهیم پرداخت.

پاینده ایران

دبیرکل حزب پان ایرانیست

۲۱ آذر، سال روز گریز اهریمن فرخنده باد

هم میهنان سرافراز

باز هم ۲۱ آذر ماهی دگر فرا می رسد و یاد و خاطره نجات غرور انگیز آذر آبادگان عزیز و بازگشت آن به آغوش گرم میهن ، همه ایران پرستان را شادکام می نماید، یکسال آن سرزمین زرتشت پاک در آتش و خون و گرفتار در چنگال ستمگران روس و مزدورانشان رنج ها دید ولی با حرکت ارتش دلاور ایران به سوی آذربایجان دیدیم که هنوز خون آتروپادها ، بابک ها ، شاه اسماعیل ها و ستارخان و باقرخان ها در رگهای دلیر مردان و شیر زنان آذری جریان دارد و برای لحظه ای دوری از ایران و ایرانی را تحمل نخواهند کرد و بدنبال یکسال مقاومت و مبارزه جانانه با بیگانه و بیگانه پرست با خروش اصیل ایرانی خویش به حاکمیت ستمکاران پایان دادند و جلوه ای همیشگی و دگر بارازراز جاودانگی ملت بزرگ ایران را با شکوهی خیره کننده به تماشای جهانیان گذاشتند و پایکوبان و هلهله کشان به استقبال برادران ارتشی خود شتافتند و ایرانی را غرق در شادمانی کردند.

حزب پان ایرانیست چون همه سالهای گذشته و در کنار ملت بزرگ ایران سالروز ۲۱ آذر و نجات آذر آبادگان عزیز را گرامی داشته و این روز بزرگ را به ارتش دلاور ایران و مردم قهرمان آذربایجان و همه ایرانیان شاد باش می گوید.

پاینده ایران - حزب پان ایرانیست

پیروزی ایران در جنگ های نامتقارن

به پشتیبانی ملی نیازمند است

منوچهر یزدی

در پی یک نبرد هشت روزه بین اسرائیل و فلسطینیان غزه ، آرامشی نسبی در فضای سیاسی پدیدار گشت ، آرامشی که بیشتر به گيجی و سردرگمی حاصل از یک شوک برسد نه نظام دفاعی اسرائیل شباهت دارد و چنین به نظر میرسد که دولت اسرائیل در بحبوحه ژاژخایی هایش علیه ایران و کشیدن خط و نشان قرمز، از نفس افتاده است و دوران نقاهت ضرباتی را که از موشک های ایران دریافت کرده میگذراند . میتوان بزرگی فاجعه ای را که بر اسرائیل وارد آمده درک کرد ، بنظر میرسد شکست رویای سرزمینهای " از نیل تا فرات " خواب از چشم حکومتی که به هیچ یک از اصول و حقوق بین المللی وفادار نیست ربوده است . طعم شیرین پیروزی بر اعراب در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۸۲ و تصرف جولان و سینا ، مدتهاست که به زهرتلیخی تبدیل گردیده که پس از خروج از لبنان در سال ۲۰۰۰ آرام آرام وارد شریان نظام حکومتی اسرائیل شده و اثرات خود را در جنگ های ۲۲ و ۳۳ روزه با حزب الله نمایان ساخت و حال در جنگ هشت روزه غزه نشان داد که اگر آمریکا از حمایت این ببرکاغذی دست بردارد کارش تمام است . اسرائیل حدود شصت سال است که ظاهراً با کشورهای عربی منطقه درچالش است ولی بنا به ماهیت ذاتی و ایدئولوژیکی اش هرگز چشم از ایران بر نداشته و یک ایران قدرتمند را در منطقه بر نمی تابد . سابقه امر گواه است که اقتدار نظامی ایران هرگز خوشایند دولتمردان اسرائیل و جریان صهیونیسم بین المللی نبوده و قدرت نظامی دوران پهلوی رادریهنه آسمانها و دریاها و خشکی ارج نمی نهاد ندو مزورانه علیه این کشور وارد بازیهای استعماری ضد ایرانی وحتى حمایت از تجزیه طلبان گردیدند و نیز در تجاوز صدامیان به ایران ، سیاست تداوم جنگ را به منظور تخلیه نیرو و توان کشورهای خلیج فارس پیشی گرفتند. تجاوز صدام به خاک ایران ، درس بزرگی برای ملت ایران بود ، زیرا کشورهای غربی و اتحادیه عرب منطقه و اسرائیل که تظاهر به دوستی با ایران میکردند ، ناگهان در یک عقب گردسیاسی غیر منتظره برای از پای درآوردن ایران ، ابتدا فروپاشی نظام گذشته را هدف قرار دادند و سپس حکومت اسلامی را درگیر یک جنگ خانمان سوز و ویرانگر هشت ساله نمودند. دراین کار زار دوستان و دشمنان واقعی رخ نمودند و در یک ائتلاف آشکار دست در دست یکدیگر نهاده و بر ایران تاختند و هشت سال نبردی نابرابر را بر ملت ایران تحمیل کردند، اما درسی که ایران از این بازی جدید سیاسی فرا گرفت این بود که می بایست سیاست خارجی کشور را تغییر دهد و از دولت هایی که برای حفظ منافع خود از قربانی کردن نزدیکترین یاران شان دریغ ندارند چشم ببوشد و رذالت های سیاسی را به خودشان باز گرداند. گرچه آنچه که غرب در سال ۱۳۵۷ با ملت ایران کرد را به پای انقلاب نوشتند ولی دنیامشابه آن را در سالهای اخیر تحت عنوان بهار عربی در کشورهای تونس و مصر و لیبی و یمن که دوستان استراتژیک غرب بودند مشاهده میکند و دیگر برای کسی جای تردید باقی نمانده که استعمار با چهره ای جدید ولی کثیف تر از گذشته پا به میدان سیاست و اقتصاد جهانی نهاده است و آنچه که دارد اتفاق می افتد نه تنها " توهم توطئه " نیست بلکه طراحان و مجریان این پروژه سیاه ، خود با افتخار از بلند گوهایشان اعلام میدارند . بنا براین ضرورت تاریخی داشت که ایران با شناخت بازیگران سیاسی و آگاهی از نوع بازی ، در روابط خود با آمریکا و ملیجک های هم پیمانانش تجدید نظر نموده و سیستم دفاعی کشور را آن گونه طراحی کند که به قدرتهای نظامی جهان نیازمند نباشد، تکیه بردفاع موشکی در برابر توطئه گران و دشمنان مسلح به سلاحهای بسیار پیشرفته و گرایش به سمت "دفاع نامتقارن" میتوانست حلقه آتشی که ایران را در بر گرفته نا کار آمد نماید. جنگ نامتقارن در اصطلاح به نبردهایی گفته می شود که طرف های درگیر در آن از توانایی نظامی یکسانی برخوردار نیستند و بر خلاف جنگ های کلاسیک فرمول مشخصی برای موقعیت های خاص نظامی ندارند بلکه از عملیات گوناگون معمولاً برای استفاده از عامل غافلگیری برای ضربه زدن به دشمن استفاده می شود. در جنگ نامتقارن مستقیماً اراده دشمن هدف قرار میگیرد و میتواند کمبود تجهیزات ویا دیگر کاستی ها را جبران کند . این تاکتیک جنگی علاوه بر ابعاد نظامی ، ابعاد روانی نیز دارد لذا گفته میشود در جنگ نامتقارن عامل " انسان " عنصر تعیین کننده است زیرا مسئولیت حمله و اجرای عملیات به عهده انسان بوده و از شرایط و وضعیت زیر بر خوردار است :

۱- ایمان کامل به اهداف و آرمانها

- ۲ - تجهیزات مناسب سبک و قابل حمل
- ۳ - تصمیم گیری فردی در کوچکترین واحد
- ۴ - آشنایی کامل به اصول جنگهای چریکی و پارتیزانی
- ۵ - مقاوم در برابر مشکلات و قادر به ادامه حیات
- ۶ - بر خورداری از پشتیبانی مردم برای ایستادگی و مقاومت
- جنگهای متقارن مثبت زمانی معنا پیدا میکند که جنگ در زمین حریف صورت بگیرد. در سالهای اخیر نمونه های زیادی از جنگهای نامتقارن وجود داشته مانند پرتاب سنگ به نیروهای مسلح اسرائیلی که به انتفاضه سنگ معروف بود ولی امروز به پرتاب موشک تبدیل شده و توانسته اسرائیل را با تجهیزات نظامی مدرن همراه با حمایت های اطلاعاتی و مالی امریکا به زانو درآورد و گنبد آهنین اسرائیل را که بدان بسیار دل بسته بود بشکافد. از دیگر نمونه های جنگ نامتقارن، حمله گروه طالبان و القاعده که با طراحی سازمان سیا و حمایت مالی عربستان و قطر و امارات به وجود آمدند و در نبرد با نیروهای مجهز اتحاد جماهیر شوروی به پیروزی دست یافتند و تا امروز ابزار و اسباب دست امریکا میباشند تا با اجیرکردن آنان از وجودشان در لیبی و مصر و یمن و بالاخره در سوریه و یا هر نقطه ای دیگر از جهان که لازم بدانند استفاده کنند و یا بهار عربی را رونق بخشند. ایران در پی هشت سال جنگ با صدام و حامیان عرب اش و کمکهای غرب، ناچار شد به سمت و سوی جنگهای نامتقارن رود و دشمن سرا پا مجهز به سلاحهای فوق مدرن را ناامید سازد. در پی این آزمون تاریخی بود که ایران دفاع موشکی را در برنامه های نظامی خود قرار داد و با ایجاد بازوهای توانمند در نقاط مختلف دنیا از جمله در لبنان و غزه و ... آرزوهای اسرائیل را برای تضعیف و تجزیه ایران نا کام سازد. قبل از جنگ هشت روزه غزه، اسرائیل با آن که خود دارای سلاحهای اتمی است و به هیچ سازمان نظارتی جهان پاسخگو نیست ولی برای حمله به مراکز نظامی و اتمی ایران خود را آماده میساخت و با دولت امریکا وارد چانه زنی های جدی شده بود. اما موشک های ایرانی که از غزه به گنبد آهنی تل آویو فرود آمد، دولت مردان اسرائیلی را آن چنان در بهت و حیرت و ناامیدی فرو برد که وزیر دفاع آن کشور ناچار به استعفا گردید و رجز خوانی ها نیز پایان یافت. اما گستره جنگ در خاورمیانه تنها به اسرائیل محدود نمیشود و جبهه پهناور شکست خوردگان که شامل امریکا و اسرائیل و برخی کشورهای عربی و ترکیه میگردد، تمام توان و نیروی مالی و لجستیکی و نظامی خود را به جبهه سوریه انتقال داده و ایران را توسط نیروهای تروریستی القاعده و مزدورانی دیگر با روش جنگهای نامتقارن به مبارزه طلبیده اند. در شرایط موجود، اسرائیل کمترین نگرانی از سوی کشورهای عربی که اصولا دشمنان تاریخی اش میباشند ندارد زیرا پول عربستان و قطر و امارات در کنار حمایت های اطلاعاتی و امنیتی ترکیه برای جلوگیری از زیاده طلبی های اسرائیل به کار نمی رود بلکه در نابودی کشور های عربی مانند سوریه و مصر و لیبی و ناامن سازی افغانستان و عراق و پاکستان که جملگی مسلمانند هزینه میشود. تنها دغدغه خاطر حکومت اسرائیل، جمهوری اسلامی ایران است که در برابر جاه طلبی های نظامی و سیاسی صهیونیستها ایستاده و کانون توطئه های ضد ایرانی را هدف قرار داده است. در چنین شرایطی که قدرتهای سرمایه داری به ایجاد انقلاب و جنگ و ترور و ناامنی در کشورهای خاورمیانه پرداخته اند و همه سلاحها به روی ساکنان این منطقه وسیع به دست خودیها نشانه رفته است ایران باید از تکیه بر سلاح های غرب و شرق امتناع ورزیده و به دانش بومی و فن آوری ملی و استعداد های خلاق دانشمندان ایرانی تکیه کند. اما هم چنان که اشاره شد یکی از ارکان پیروزی جنگ های نامتقارن، " پشتیبانی مردمی " است. ملت ایران باید از امنیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی برخوردار باشد تا بتواند پشتیبان ارزشمندی برای برنامه های دفاعی کشور باقی بماند، در غیراینصورت تضاد و شکافی که حاصل میگردد یا باید باتوسل به خشونت این خلاء را پر کرد که این خود جبهه جدیدی را علیه ارکان حکومت در داخل کشور می گشاید و مشروعیت نظام را زیر سوال میبرد و یا درنبرد با دشمنان ریز و درشت وادار به عقب نشینی و پرداخت بهای سنگین آن میگردد.

حزب پان ایرانیست و «آن دیگران»

سیاوش رهایی

حزب پان ایرانیست همچنان سوژه ای داغ برای نهادهای به اصطلاح پژوهشی جمهوری اسلامی است. در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی تاکنون سه کتاب و چند مقاله ی به اصطلاح پژوهشی مفصل از سوی این نهادها درباره حزب پان ایرانیست منتشر شده است. این رقم در صورتی است که تازش های رسانه هایی چون خبرگزاری فارس، روزنامه ی کیهان، هفته نامه جوان و... را به حساب نیاوریم.

از آن جا که بیشتر این پرداختن ها به حزب پان ایرانیست در دو سال گذشته بوده است، نشان می دهد «علاقه» آقایان به حزب پان ایرانیست به گونه ای تصاعدی در حال افزایش است. آخرین این موارد، مقاله ای است با عنوان «پان ایرانیسم، پان ایرانیست ها و فرآیند تشکیل حزب پان ایرانیست، ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰» در شماره ی پنجاه و هفت و پنجاه و هشت فصلنامه ی تاریخ معاصر ایران.

اصولاً همه ی این نوشته ها اعم از کتاب و مقاله و خبر و... دارای دو ستون اصلی است که همواره تکرار می شود:

یکم) حزب پان ایرانیست گروهی است کوچک، غیر قابل اعتنا و بدون هیچ پایگاه مردمی!

دانسته نیست اگر حزب پان ایرانیست حزبی کوچک و بدون پایگاه مردمی است این همه پرداختن بدان و این همه فشار برای چیست؟! در مقاله ی اخیر آقای شاهدی به حزب در مقطع زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ در ۶۵ صفحه پرداخته اند. هم ایشان در سال ۱۳۸۸ در کتاب شان در پانصد و هفتاد صفحه به حزب پرداخته بودند و البته در جای جای کتاب هم یادآور شده بودند حزب پان ایرانیست چه در دوران پهلوی و چه امروز گروهی کوچک با اعضای اندک می باشد!

دوم) استناد همه ی این نوشته ها به کتاب ناصر انقطاع

محور بنیادین همه ی این نوشته ها اعم از کتاب و مقاله، کتابی است که آقای ناصر انقطاع چند سال پیش در آمریکا منتشر کرد که ظاهراً سال گذشته نیز با کسب مجوز از وزارت ارشاد در ایران به چاپ رسیده است! ناصر انقطاع از اعضای مکتب پان ایرانیسم بود که بعدها به حزب ایرانیان دکتر صدر (که به تجزیه بحرین رای مثبت داده بود) پیوست. نامبرده با نوشتن کتاب سراسر مغرضانه و بی پایه و اساس خود نشان داد که پس از شصت سال نتوانسته است درگیری های دوران نوجوانی خود و دوستانش را در سنین ۱۶ - ۱۷ سالگی با سروران محسن پزشکپور و دکتر عاملی تهرانی فراموش کند. خوشبختانه با انتشار بخش هایی از اسناد ساواک دروغ بودن بسیاری از ادعاهای کذب ایشان به ویژه در ماجرای بحرین بر همگان ثابت شد. اما مقاله ی اخیر؛

فصلنامه ی تاریخ معاصر ایران متعلق به «موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» می باشد. این موسسه در معرفی خود هیچ توضیحی درباره بنیان گذاران آن و شخص یا اشخاصی که هم اینک این موسسه را در دست داشته و اداره می کنند ارایه نمی کند. تنها شناختی که تارنمای اینترنتی این نهاد به ما می دهد این است که این موسسه در سال ۱۳۶۵ «با بهره گیری از اسناد قابل توجهی که پس از پیروزی انقلاب در اختیار این مرکز قرار گرفته بود شکل گرفت». تصاویر موجود از مخزن اسناد این موسسه هرگونه احتمال مستقل و غیر دولتی بودن آن را به صفر می رساند.

نویسنده ی مقاله ی مورد گفتگو آقای مظفر شاهدی است. ایشان پیش از این و در سال ۱۳۸۸ کتاب «حزب پان ایرانیست» را از سوی موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی منتشر کرده بودند. مقاله ی اخیر در حقیقت بخش سال های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ همان کتاب است با اندکی مطالب و عکس های بیشتر.

نکته ی آغازین در خصوص پژوهش آقای شاهدی و اصولاً دیگر نویسندگان «ارزشی» این است که ایشان در پژوهش خود حتی ظاهر بی طرفی را که از صفات بایسته ی یک پژوهشگر و نویسنده است رعایت نمی کنند. ایشان هیچ گاه برای تهیه مقاله و کتاب های خود هیچ تماسی با حزب پان ایرانیست نگرفته و نخواسته اند که از این دریچه نیز مطالبی به پژوهش خود بیفزایند.

از آن جا که آقای شاهی کتاب ناصر اقطاع را مرجع اصلی خود در پرداختن به رویدادهای دهه ۱۳۲۰ قرار داده اند، جدا از افتادن در دام غرض ورزی های ایشان طبیعتاً مرتکب همان اشتباهات تاریخی شده اند. اشتباهاتی هم چون عضویت سروران پزشکیپور و عاملی تهرانی در حزبی با نام «برنا» پیش از تشکیل «انجمن» که کاملاً نادرست است. مجله ی تاریخ معاصر ایران در شماره ی پنجاه و سه و پنجاه و چهار خود نیز اقدام به چاپ مصاحبه ای با دکتر حسین تجدد نموده بود با عنوان « حزب ایرانیان و مروری بر کارنامه پان ایرانیست ها ». دکتر حسین تجدد از نخستین هموندان مکتب پان ایرانیسم و حزب پان ایرانیست هستند که در نخستین کنگره ی حزب پان ایرانیست از سوی باشندگان به عضویت در کمیته ی عالی رهبری حزب و همچنین به عنوان یکی از پنج نفر اولیه و دایمی مکتب پان ایرانیسم درآمدند. ایشان بعدها در سال ۱۳۴۹ از حزب پان ایرانیست جدا شده و با تشکیل حزب ایرانیان توسط دکتر فضل الله صدر به این حزب پیوستند.



دکتر حسین تجدد

دکتر تجدد نیز هرچند در گفتگوی خود از غرض ورزی دور نمانده، اما روایت های تاریخی اش از مکتب پان ایرانیسم و حزب پان ایرانیست غالباً درست و دقیق است.

پایان سخن این که حزب پان ایرانیست هیچ گاه خود را از نقد و نظر بی نیاز ندانسته است اما یک نقد می تواند همراه با ارایه ی اطلاعات درست تاریخی به مخاطب نیز همراه باشد. ما از نوشته هایی مانند مقالات اخیر نیز استقبال می کنیم. باور ما بر این است که خواننده ی آگاه ایرانی که در سی سال اخیر با انواع و اقسام این گونه تاریخ سازی ها آشنا شده به خوبی می تواند همانند یک آره مویی اطلاعات درست و نادرست را از هم جدا کند، هرچند هم که این اطلاعات درست اندک باشد.

ایران بزرگ آرمان بزرگ می خواهد

ستار بهشتی: اجرای عادلانه قانون ، به دور از خشونت

پس از یک سکوت سنگین و سرد چند روزه دستگاه قضایی کشور در باره مرگ ستار بهشتی و بلاگ نویس جوان و بی اعتنائی قابل تامل و دردناک پلیس امنیت تهران، بالاخره از درون قوه مقننه صدای اعتراضی شنیده شد ... آن هم از تریبون مجلس شورای اسلامی و از زبان احمد توکلی نماینده مردم تهران. گرچه انگیزه آقای توکلی از شکستن دیوار سکوت مقامات مسئول، دغدغه ایشان در باره "غوغایی است که دولت های خارجی بپا کرده اند .." و "یا" رسانه های خارجی موضع گیری هایی در این باره داشته اند " و نه زمزمه هایی که از پشت دیوار هر خانه ای در ایران شنیده میشد و نه بدان سبب که به بازماندگان ستار گفته بودند "خفه شوید" و باز نه به آن سبب که یک سیستم به نبرد نابرابر با یک جوان تنها رفته بود. به هر حال صدای حق طلبی و خون خواهی در فضای مجلس شورای اسلامی پیچید که میگفت: ".... چرا وزارت خارجه و دستگاه قضایی در این خصوص توضیح نمی دهند ، مرگی اتفاق افتاده و باید توضیح داده شود ... " آقای توکلی که پیگیر فساد مالی در سیستم اداری کشور میباشد از اهداف خود غافل نگشت و در پایان سخنانش گفت: «توصیه می کنم بجای سخت گیری به وبلاگ نویسان به دنبال مسئولان و صاحب منصبان فاسد و متهم به فساد باشید که این گونه بلاها را به سر مردم می آورند... " پی این سخنان بود که قرار شد هیاتی به سر پرستی آقای بروجردی به این پرونده رسیدگی و نتیجه را به مجلس ابلاغ کن . اولین مطلبی که از آقای بروجردی در جراید نقل شد مایوس کننده و غم انگیز بود . به نقل از ایشان اعلام شده بود : " احتمال اینکه ستار بهشتی به مرگ طبیعی مرده باشد وجود دارد " ... !! وی اضافه کرد: " البته در این رابطه رسانه ها بخصوص رسانه های معاند انقلاب بزرگ نمایی انجام می دهند که این امر به خاطر آن است که مرحوم مدت ها با نیروهای معاند ضدانقلاب در خارج از کشور از طریق وبلاگ و یا ایمیل هایش ارتباط نزدیکی برای تغذیه نیروهای ضدانقلاب داشته است که به همین دلیل آنها در این زمینه پروژه سازی می کنند، رویکردی که طبیعتا با واقعیات فاصله بسیار دارد... " البته آقای بروجردی یک شخصیت سیاسی ، امنیتی است و قلم اش در قلمدان مصلحت نظام گیر کرده و به همین دلیل از راه نرسیده حرف های کلیشه ای که دیگر خریدار ندارد بیان کرده و زیاد قابل اعتنا نیست اما از سویی دیگر نقطه روشنی سوسو زد که اندوه اظهار نظر بروجردی را زایل نمود . آقای محسنی اژه ای دادستان و سخنگوی قوه قضاییه در اولین اظهار نظر در باره مرگ ستار بهشتی گفت : " پزشکی قانونی نظریه مفصلی داده است که در آن اعلام شده پنج جای بدن این فرد از جمله ساق پا، دست، پشت کتف و یکی از ران هایش دارای علامت کبودی است و آثار خاص دیگری و شکستگی ندارد. ضمن اینکه در کالبد شکافی مشخص شد که در سر و صورت او هیچ گونه خون مردگی مشاهده نشده است. پزشکی قانونی برای اعلام نظر قطعی و علت تامه مرگ و آزمایش های سم شناسی کبد و برخی از اعضای این فرد زمانبر است و ممکن است تا ۴۵ روز طول بکشد اما از آنها خواستیم که هرچه سریعتر این آزمایش ها انجام شود البته امروز نیز به صورت تلفنی به ما اطلاع دادند که در آزمایش سم شناسی مورد خاصی مشاهده نشده است. اژه ای از دستور ویژه رئیس قوه قضائیه برای رسیدگی به این پرونده خبر داد و تاکید کرد: آیت الله لاریجانی اعلام کرده اند که از دادسرای رباط کریم، دادسرای تهران، زندان پلیس و مدتی که این فرد در هر کجا قرار داشته است تحقیق میدانی شود ضمن اینکه از پزشکی قانونی نیز تحقیقاتی در مورد علت مرگ انجام شود و اگر قصور و تقصیری در بررسی ها مشخص شد یا اینکه قصور و تقصیری در مرگ این فرد وجود ندارد به صورت مستند مطرح شود. " این اظهار نظر نقطه امیدی در دلها پدید آورده است. این انتظار که هر ایرانی متهم باید در شرایط انسانی و قانونی و به دور از تعصبات فردی و مسلکی محاکمه گردد توقع زیادی نیست، باید هر ایرانی در پناه قانون احساس امنیت کند و اگر مرتکب خطایی شد بداند مجازاتش براساس حفظ حرمت انسانها و امنیت جامعه است. قوه قضاییه باید به عنوان متولی حفظ امنیت و شرافت جامعه بداند که تصویب قانون عادلانه با " اجرای عادلانه قانون " معنا پیدا میکند و عدول از این راهکار در هر سطحی و به وسیله هر ارگانی صورت پذیرد سبب عدم اعتماد عمومی به " قانون " خواهد شد و در این صورت است که هرج و مرج و آنارشیسم و شارلاتانیسم برکشور حاکم خواهد گشت. قوه قضاییه باید به وجود خشونت در سیستم پلیسی و امنیتی کشور حساس باشد و منتظر فشار های بیرونی و بین المللی و یا قوه مقننه و مجریه نماند زیرا در این زمینه، پای هر شهروند ایرانی یعنی خواهران و برادران ما در میان است نه دشمنان ایران. ما به این پرونده چشم دوخته ایم تا گردش عدالت را در نظامات پلیسی کشور شاهد باشیم و به وجود امنیت و اجرای عادلانه قانون حتی برای متهمین، در یک فضای عاری از خشونت و اعمال ضد انسانی و ضد ایرانی مباحی باشیم .

صدکوزه ما

تاساگر

جامعه ایرانی به کجا می رود؟

به مطلب زیر که در روزنامه جوان شماره ۳۸۲۱ تاریخ ۱۱ آبان ماه سال ۱۳۹۱ درج شده بود توجه بفرمائید:

تعرض به زن جوان روی پل عابر پیاده

پسر جوانی که متهم است در روز روشن روی پل عابر پیاده به زن جوانی تعرض کرده، محاکمه میشود. به گزارش خبرنگار ما، رهگذرانی که ساعت ۸ صبح روز شنبه، ششم آبان ماه در حال عبور از خیابان ۴۵ متری زرند بودند با شنیدن فریادهای دلخراش زن جوانی که از روی پل عابر پیاده درخواست کمک می کرد شتاب زده خود را به پل رساندند و با دیدن پسر جوانی که در حال تعرض به زن جوان بود به سوی او رفتند. پسر جوان که با دیدن رهگذران حاضر به رهاکردن زن جوان نبود، لحظاتی بعد او را به کناره پل کشاند و تهدید کرد زن جوان را از روی پل به پایین پرتاب خواهد کرد. پسر جوان لحظاتی بعد برای فرار از دست رهگذران از کنار پل خودش را به پایین انداخت و با لبای سهیای پاره در حال فرار بود که از سوی مردم دستگیر و تحویل پلیس شد. زن جوان در نخستین شاخه از تحقیقات با بدنی زخمی گفت: در حال رفتن به سرکار بودم که روی پل مرد جوان ناگهان به من حمله کرد با تهدید به من تعرض کرد. من شروع به جیغ کشیدن کردم و از مردم خواستم که به من کمک کنند وحشت کرده بودم او ادامه داد دچار شوک شده بودم وقادر به بازگویی جنایتی که بر من گذشته نیستم. متهم نیز در اولین بازجویی ها گفت اتهام خودم را قبول دارم. آن روز صبح مقدار زیادی مشروب خوردم و از خانه بیرون رفتم. وقتی به بالای پل رسیدم زن جوان را دیدم که در حال عبور است. وسوسه شدم که به او تعرض کنم به خاطر همین به او حمله کردم و نیت شیطانی ام را عملی کردم. گزارش پزشکی قانونی هم نشان داد زن جوان مورد آزار جنسی قرار گرفته است در شاخه دیگری از تحقیقات دو مرد جوان که شاهد ماجرا بودند به پلیس گفتند در حال عبور از خیابان بودیم که با شنیدن صدای جیغ زنی که از روی پل عابر پیاده درخواست کمک می کرد، شتاب زده خودمان را به بالای پل رساندیم. وقتی به روی پل رسیدیم متهم در حال تعرض به زن جوان بود. بعد از انجام تحقیقات پرونده برای رسیدگی به دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شده و متهم به زودی پای میز محاکمه حاضر می شود

خوانندگان گرامی قطعاً بیاد دارند که در زمان رژیم گذشته نیز چنین حالتی برای خانمی در بازار میوه بهجت آباد تهران رخ داد که البته موضوع آن با این وضعیت کاملاً متفاوت است ، سال ها قبل به سبب بدحجابی خانمی معلوم الحال ، مورد تعرض عملی ای در کنار خیابان قرار گرفت ، اما این خبر را چگونه باید پذیرفت که دخترکی تنها برای رسیدن به محل کار خود عبور از روی پل عابر پیاده را برگزیده است وناجوانمردانه موردتعرض یکی از همین ارادل و اوباش قرار می گیرد که تعدادشان در خیابان های تهران و شهرستان ها کم هم نیست ، آنگونه که فرمانده انتظامی تهران بزرگ درحاشیه همایش ملی امنیت محله محور با اشاره به این که جرایم محلات متفاوت است گفت عمده ترین شکایات مردمی که از طریق ۱۱۰ به پلیس منتقل می شود ، مربوط به ارادل و اوباش، مواد فروشان خردو معتادان است . (روزنامه جوان- ۱۱ آبان ۱۳۹۱) سردار ساجدی نیا گفت: در دوسال گذشته پلیس ۳۵ اولویت ودغدغه ذهنی وفکری مردم را مشخص وبرنامه ای تحت عنوان «امنیت محله محور» تدوین کرده است.وی ادامه داد با اجرایی شدن طرح های «امنیت محله محور» شاهد افزایش امنیت واحساس امنیت در محلات بوده ایم، براین اساس ارادل و اوباش در ۳ سطح شناسایی شدند وبرخوردهایی که اکنون با این گروه از افراد وکسانی که آرامش وامنیت مردم را به مخاطره می اندازند نتیجه گزارش های مردمی است. بی گمان فرمانده محترم انتظامی تهران بزرگ به این مهم واقف می باشند که حضور شفاف وغیر قابل انکارروحیه ارادل گری و اوباش بودن در سطح وسیعی از جامعه ایرانی گسترش یافته وروزانه نیز به وسعت آن افزوده می

شود، امنیت و آسایش مردم به ویژه خانم ها آنچنان به مخاطره افتاده است که در روز روشن این چنین مورد تعرض قرار می گیرند و ای بسا مردم هم از ترس و بیم این که با سلاح سرد و گرمی که این قشر از اوباش ولگرد در اختیار دارند ، آسیب نبینند دخالت نمی کنند. و از طرفی مردم هم این روزها از روحیه بی تفاوتی بهر می برند و این دردی است که جامعه را در بر گرفته است و این از آن بدبختی هایی است که شوربختانه در ایران عزیز در حال گسترش می باشد. خانواده های سردر گریبان ، جوانان ناامید و عبوت ، بی کاران روزافزون ، و بسیاری از بلایای دامنگیر مردم ایران که تماماً ناشی از بی برنامه بودن دولت ها ، به ویژه دولت های نهم و دهم نشأت می گیرد، ستمی که این دولت ها بر این مردم تحمیل کرده اند در طول تاریخ سابقه نداشته است. و بدبختانه روز به روز نیز به وخامت اوضاع افزوده می شود، آیا به راستی کسی هم هست که به فریاد مردم برسد ؟ خدایا به تو پناه می آوریم واز تو یاری می طلبیم ، خود چاره ای بیندیش، حیف است که این ملت با فرهنگ و تاریخ ساز ، به چنین سرنوشتی مبتلا شود! مردم میهن ما حقیقتاً این نیست که چنین خوار و ذلیل شوند لابلای گری، پر خاشجویی، و بسیاری اعمال زشت و غیر اخلاقی و انسانی ، جایگزین انسانیت ، مردانگی و بزرگی منشی شده است. دریغ است ایران که ویران شود ، کنام پلنگان و شیران شود.

۲۱ آذر یا ۱۶ آذر

هم میهنان ارجمند بطور یقین با واژه ۲۱ آذر ، روز رهایی آذربایجان از چنگال اهریمن آشنا هستید، در آن روزگاران به مناسبت های گوناگون، بر مکان ها ، خیابان ها، نام های به یاد ماندنی می نهادند تا مردم میهن ما با دیدن تابلوهای و نام آنها بر در و دیوار آن مکان ها ، خاطرات مربوط به صاحبان آن نام ها برایشان زنده شده و مجدداً در اذهان یادشان را گرامی می داشتند، از آن جمله نام ۲۱ آذر که یادآور روز نجات آذربایجان عزیز از چنگال گروه فتنه گر پیشه وری وابسته به روسیه می باشد ، همسایه خونخوار شمالی سرزمین ما که با همکاری روباه پیرمکار انگلیس بسیاری از قسمت های سرزمین مادری ما را تجزیه و به خاک خود ملحق نمود که بعضاً برای برخی از این قسمت های تجزیه شده نام های خودپسند را نهاده و آنان را در زمره جمهوری های اقماری خود در آورده بود و چند صباحی نیز فرهنگ و زبان آن دیار را تغییر داده و در کسوت کمونیستی آنان را در جهان معرفی کرده بود، البته ناگفته نماند که این نامگذاری با برنامه ریزی و آینده نگری صورت گرفته است، از جمله این مناطق تجزیه شده ایران می باشد که به آذربایجان تغییر نام داده شد با این نیت که در آینده آذربایجان جنوبی را نیز از ایران جدا ساخته و تمامی آن بخش از سرزمین مادری ما را به نام آذربایجان شوروی معرفی نماید که اجل مهلت نداد و تمام تشکیلات گسترده غول سفید درهم ریخته شد و جمهوری های وابسته به شوروی هر یک داعیه استقلال کردند و مجزا شده و برای خود دولت های مستقل تشکیل دادند و روسیاهی به ذغال ماند به مناسبت روز ۲۱ آذر، روز رهایی آذربایجان نام یکی از خیابان های اطراف دانشگاه تهران را به نام ۲۱ آذر نام گذاری کردند و سال ها این خیابان با نام ۲۱ آذر برای مردم ما شناخته شده بود، اما به یکباره پس از فروپاشی رژیم قبلی، عناصر نفوذی کمونیست در سیستم حکومتی (جمهوری اسلامی) تابلوی ۲۱ آذر را از دیوار این خیابان که از بلوار کشاورز منشعب می شد را برداشتند و تابلوی ۱۶ آذر را بالا بردند، ۱۶ آذر روزی است که سه تن از دانشجویان چپی دانشگاه تهران در درگیری های دانشگاه تهران به قتل رسیدند. سووال این است که نام هیچ خیابانی را نمی شد با ۱۶ آذر تعویض کرد؟ آیا این تغییر نام با هدفی خاص صورت نگرفته است؟ شما که می خواستید نام ۱۶ آذر را بر یکی از خیابان ها بگذارید می توانستید خیابان شرقی دانشگاه تهران را به ۱۶ آذر تغییر دهید، حالا که این تغییر نام را صورت دادید بهتر نبود که نام ۲۱ آذر را بر یکی دیگر از خیابانهای تهران می گذاشتید ؟ بهر حال مردم قدیمی تهران خیابان ۱۶ آذر امروزی را همچنان با نام ۲۱ آذر می شناسند، مانند بسیاری از خیابان ها که با نام قدیمی اش نامیده می شود. بهر جهت سالروز رهایی آذربایجان از چنگال دیو صفتان وابسته به روسیه را به ملت ایران شادباش می گوئیم. و برای بازماندگان اردوگاه شکست خورده کمونیسم که بدبختانه و موزیانه در بسیاری از دستگاههای اداری ما نفوذ کرده و به پیاده کردن افکار خود مشغول می باشند از خدای بزرگ می خواهیم که به راه راست هدایت شوند و دست از شیطنت های خود بر دارند.

هویت طلب یا فرصت طلب؟

رستم فرخزاد

اگر پان ترکها فعال مدنی باشند جنگجویان القائده هم فعال حقوق بشر هستند.

چندی است که اصطلاحاتی چون هویت طلب و فعال مدنی در جامعه سیاسی ایران در حال رواج است. بسیار شنیده و خواند ایم که برای افرادی خاص با گرایش های خاص تر از عبارت فعال مدنی و... استفاده می شود. در یکی دو سال گذشته برخی رسانه های فارسی زبان مانند رادیو فردا و صدای امریکا نیز از این واژگان استفاده کرده اند بدون اینکه به محتوای آن توجه داشته باشند. اگر بدون تعارف بخواهیم مسئله را ارزیابی کنیم باید گفت عباراتی چون فعال مدنی یا هویت طلب تبدیل شده اند بنام های مستعار تجزیه طلبی و ایران ستیزی. تا کنون رسانه های خبری از این اسامی برای فعالان سیاسی و یا روزنامه نگاران دستگیر شده و یا سایر زندانیان سیاسی استفاده نکرده اند. اکثر کسانی که فعال مدنی نامیده می شوند دارای گرایش های قومی به ویژه پان ترکی هستند.

حال به بینیم که آیا می توان این عده را فعال مدنی دانست؟ یا خیر! فعال مدنی آن گونه که از نامش پیداست فردی است که دارای یک سری دغدغه فرهنگی (میراث فرهنگی و...) یا ساختاری (حقوق زنان) یا تاریخی است و سعی می کند با فعالیت های سازنده اجتماعی به سهم خود نقشی در تصحیح آن چه فکر می کند باید تغییر یابد ایفاء نماید. همان گونه که می بینید دایره مصادیق این مفهوم بسیار گسترده است و در عین حال می تواند شامل کسانی هم شود که در جهت احقاق حقوق اقلیت ها در جامعه ای تلاش می کنند. ولی مصداق این عبارت هر چه باشد باید رنگی از فرهنگ و مدنیت و حقوق شهروندی را دارا باشد. حقوق شهروندی (حقوق قومی یا زنان یا محیط زیست) با اسلحه یا خشونت بدست نمی آید. رسیدن به اهدافی که یک فعال مدنی می تواند درگیر آن باشد از طریق "حوصله و اقناع" حاصل می شود نه انکار تاریخ، فرهنگ و موجودیت دیگران یا طرف مقابل. این رویکرد که مطالبات مدنی را می توان از طریق نفی دیگری به دست آورد نشان از عدم بلوغ سیاسی و فکری دارد.

در واقع مدعیان حقوق مدنی و کسانی که نام فعال مدنی بر خود گذاشته اند فاقد ویژگی های لازم برای این نوع فعالیت و دقیقا واجد خصوصیات منافی با آن هستند. گروه ها و افراد مدعی آذربایجان (ولی در عمل دشمن آذربایجان) دارای درجه بالایی از خشونت نهادینه شده ، و آماده هرگونه اتهام زنی و حمله به طرف مقابل و احتمالا برخورد فیزیکی و سایر کنش های غیر عقلایی هستند. این عده که برای کسب مشروعیت حضور در رسانه ها خود را فعال مدنی می دانند در عمل الزامات این عنوان را رعایت نمی کنند. برای نمونه آنان ها در مراسم های خود از نمادهای حامل خشونت مانند علامت گرگ خاکستری و هر نوع عکسی که نشانگر گرگی درنده باشد استفاده می کنند. صرف این نماد و دلبستگی یا اعتقاد به آن ناخودآگاه باعث می شود تا همان باصطلاح فعال مدنی هر لحظه آماده فحاشی ، ناسزای گویی و شاید حملات فیزیکی به طرف مقابل باشد.

این گونه رفتارها هیچ نسبتی با فرهنگ شهر نشینی و مدنیت ندارد. کسی در هیچ کجای جهان نتوانسته است با توسل به حرکت های فاشیستی امتیازاتی حقوقی یا مدنی به دست آورد، بلکه روش گفتگو و اقناع همواره یکی از ابزارهای مهم انسان متمدن امروزی جهت رسیدن به اهداف اجتماعی و فرهنگی به شمار می آید. گاندی و ماندلا، برای مقابله با آپارتاید و استعمار متوسل به نژادپرستی و برنامه های توسعه طلبانه نشدند. بلکه روش های واقعا مدنی و صلح آمیز را آزمودند. گروه های تجزیه طلب ادعای مبارزه با آنچه که آن را راسیسم و شونیسیم نام می دانند، را دارند و جدای از اینکه هرگز موفق نشده اند به معنای دقیق کلمه نژادپرست و شونیسیت بودن طرف مقابل را اثبات نمایند، خود در این مسیر مبتلا به نژادپرستی، شونیسیم، دیگر ستیزی و... شدند که به راحتی در لابلای کلام و نوشته هایشان مشهود است.

مفروضه هایی مانند نژادپرستی، تبعیض و تحقیر ... که ابتدا به دشمن فرضی و فاقدی، بعد بیرونی بنام شونیسیم نسبت داده می شد اندک اندک بعلت عدم بلوغ سیاسی، فقر نظری، خلاء حضور نخبگان فکری در میان این عده و در نتیجه ناتوانی از فهم و تحلیل درست از وقایع، به کلید واژه های گفتمان تجزیه طلبی تبدیل شد. بزرگ نمایی وقایع یا افراد نیز هرگز در بلند مدت نتیجه

بخش نبوده است. چهره سازی و قهرمان سازی نیز عملاً نتوانست به خلاءهای موجود این طیف کمکی کند. برای نمونه استفاده از عنوان روزنامه نگار برای تجزیه طلبانی که بعضاً در نشریه دیواری یا دانشجویی مطالبی می نوشتند و بزرگ نمایی های زائد و نا بجا تأثیری در وضعیت و ضعف فکری نداشت و حتی نتوانست کارکرد تبلیغاتی درستی داشته باشد.

گزینش واژه فعال مدنی برای تجزیه طلبان نیز تا حدودی از تبار اصطلاح هایی بود که هم درصدد است نوعی مشروعیت اجتماعی برای این جماعت فراهم کند و هم هنجار شکنان ضد اجتماعی را به درجه فعالان اجتماعی و کسانی که درصدد احقاق حقوق شهروندی هستند بالا ببرد. اما در عمل دیدیم که این عبارت تبدیل شد به اسم رمز عناصر و پیاده نظام تجزیه طلب! به همین نسبت عبارت جامعه شناسانه هویت طلبی نیز با قلب معنایی در خدمت همان اهداف قرار گرفت.

عبارات مبهم و کلی فعال مدنی و هویت طلب هرگز نمایاننده ی ماهیت واقعی منتسبان به آن عبارت نمی تواند باشد. تجزیه طلبانی که خود را هویت طلب می نامند برای فرار از بازخواست اجتماعی و اعتراضات افراد جامعه، سعی می کنند ماهیت سیاسی خود را از طریق قلب نام پنهان دارند. این امر نشان از آن دارد که هنوز حسن و قبح بسیاری از مسائل در جامعه ایرانی به ویژه آذربایجان از میان نرفته است. هنوز میهن پرستی ارزشی والا و خیانت به کشورگناهی بزرگ بشمار می روند. از این رو فرقه های مختلف پان ترکیست از جمله گروه های مطرود و ضد اجتماعی ای محسوب می شوند که ارزش ها و هنجارهای جامعه را زیر پا می گذارند، در نتیجه برای حضور در جامعه و عرصه عمومی نیاز به اسامی و عناوین مستعاری دارند تا مورد بازخواست یا سرزنش قرار نگیرند همان گونه که برای توجیه گرایش افراطی به سمت کشورها و حوزه های فرهنگی دیگر (باکو یا ترکیه) که از دید عموم خودباختگی تلقی می شود نیاز به تحریف و باز نویسی تاریخ و مطرح کردن یک سری برساخته ها و مفروضات بدون پشتوانه ذهنی داشته و دارند. زمان آن رسیده است که جامعه ایرانی شدت عمل بیشتری در برابر این افراد نشان دهند و از طریق «واکنش های مدنی» آنان را متوجه نادرستی مسیری که در حال پیومدن آن هستند بنمایند. فعال مدنی و هویت طلب عبارت های فی نفسه ارزشمندی هستند و تجزیه طلبان از طریق انتساب این صفات گویی ماسکی بر چهره زده اند، تا خیانت و جفای آن ها به میهن در پس نقاب ریا و تزویر به ظاهر پنهان شود، اما غافل از این که حکم و قضاوت بی رحمانه ی تاریخ ورای این حرف و حدیث است، زیرا هیچ خدمتگزاری خدمت اش به میهن و هیچ خائنی هرچه قدر خود را از اذهان پنهان نماید، از این قضاوت بی نصیب نخواهند بود. چه بسیارند خوش نام های تاریخ میهن ما و چه زبون و خارند خائینی به سرزمین مادری ما.

کشف نفت و گاز در دریای مازندران (کاسپین)

براساس آخرین گزارش های منتشر شده از سوی وزارت نفت جمهوری اسلامی ایران منابع بسیار غنی نفت و گاز پس از مدت ها مطالعه و کار کارشناسی و حفاری در بخشی از این دریا که به لطف کشورهای تازه استقلال یافته و پشتیبانی غرب و روسیه سهم ایران از ۵۰٪ به حدود ۲۰٪ کاهش یافته، کشف شده است که می تواند در آینده ثروت ملی ما را فزونی داده و اگر درست از منافع و درآمدهای حاصل از آن استفاده شود می توانیم در آینده ای نه چندان دور نسبت به بهره برداری بهینه از این منبع خدادادی در راستای آبادانی سرزمین مادری استفاده نمائیم ، البته به شرطی که مثل حیف ومیل درآمدهای حاصل از فروش نفت در این دو دوره حکومت دولت های نهم و دهم نشود.

از فلاکت اقتصادی تا پیشنهاد تشکیل نظام فدرالی

مصطفی لطفی کیان

مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی برای اجرای موفق برنامه های توسعه کشور و عبور از موانع توسعه ای پیشنهاد تشکیل نظام فدرالی را داده است.

موانع ذکر شده در این گزارش عبارتند از: نبود تطابق زمانی دوره فعالیت قوای مجریه و دوره مقننه با دوره زمانی برنامه های توسعه ایران، ساختار اقتصاد ایران، متکی بودن به درآمدهای نفتی، دخالت نامناسب در سازوکار بازار، توان نامتناسب فنی و آمار و اطلاعات کشور، عدم روند تکاملی و پیشرفت در برنامه ریزی، عدم تناسب پیش بینی ها و هدف گذاری ها با محتوای برنامه ها، مساله حقوق مالکیت و محیط زیست، غیرقابل تحقق و اجرا بودن سیاست های کلی برنامه در ظرف زمانی پنج ساله، کمی بودن بسیاری از سیاست های کلی و اشکالات موجود در روابط مجلس و دولت.

موانع فوق هیچ ربطی به مناطق کشور ندارد و همین تحرک اقتصادی موجود داخلی نیز به مدد ارتباط گسترده اقتصادی بین مناطق است. موانع آورده شده گویای مسائل و مشکلات دستگاه اداره کشور است که باعث تحمیل هزینه های سنگین بر دوش مردم شده است.

در این گزارش آمده که حدود ۶۵ سال از شروع برنامه ریزی در ایران می گذرد و در این مدت ۱۰ برنامه عمرانی و توسعه ای در سه نوع تهیه شده است ولی ذکری به میان نیامده که درصد موفقیت و رشد برنامه های پیش از انقلاب چه میزان بوده است؟ که اقتصاد ملی در اوج بود و اقتصاد انقلابی در حلیض است. آیا نظام پیشین فدرالی بود؟ آیا اقتصاد دچار این موانع و پسرقتها بود؟

چه کسی سازمان برنامه و بودجه را منحل کرد که در گزارش به مطلوب بودن فعالیت دوباره آن اشاره شده است؟ چه کسانی استان ها و ارگان های عریض طویل ساختند تا نورچشمی هایشان استاندار و رئیس و مدیران کل آنجا شوند و بودجه ها را ببلعند؟ و دوباره پیشنهاد تاسیس یک نهاد مستقل برای امر نظارت بر برنامه های توسعه می دهند؟ مشکل نهادهای کنونی چیست؟ اگر مشکلی ندارند چرا نهاد جدید و اگر مشکل دارند چرا منحل و بازخواست نمی شوند؟ لابد قرار است عده ای با حقوق و مزایای آنچنانی عضو ستاد و فرماندار فدرال شوند!

مشکل فلاکت اقتصادی ایران برادران قاچاقچی، اسکله های غیرقانونی، آقازاده ها و حاج آقازاده ها، اختلاس های پی در پی، بدهی های دانه درشت ها به بانک ها، رانت خواری، گم شدن میلیون ها و میلیارد ها ریالی و دلاری پول های نفت و ... بازار داغ رشوه، گم شدن پرونده های مفاسد اقتصادی در دادستانی، نابودی تولید کننده داخلی، رواج دلالی، صادرات مواد خام و واردات اجناس غیر ضروری، سفته بازی، نزول خواری و ربا، احتکار، اضمحلال کشاورزی و دامپروری، ناامنی و بی ثباتی برای سرمایه گذاری، بازگشت نداشتن پول و سرمایه وارد شده به مؤسسات مذهبی، مدیران و مسئولان نا آشنا به اقتصاد و شرایط و تاریخ اقتصاد ایران، شفاف نبودن فعالیت های کلان اقتصادی، ضعف آمار و اخبار اقتصادی و ... است نه مردم و نواحی کشور، هر چند که با فدرالی کردن و تغییر قوانین و ارتباطات بین مناطق ضربه دیگری به اقتصاد مملکت وارد خواهد آمد.

در این دریای تکنولوژی و سرعت که زمان و فاصله ها را به حداقل رسانده و اداره واحدهای بزرگتر را روز به روز آسان تر کرده چگونه مرکز پژوهش به این نتیجه رسیده که فدرالیزم را پیشنهاد بدهد؟

گویا مجلسیان می خواسته اند همه چیز اعم از جغرافیای ایران و نظام پیش از انقلاب را زیر سؤال ببرند به غیر از مسئولان و مدیران و مجریان طرح های اقتصادی طی این ۳۴ سال؟!!

به هر حال در کشوری که نماز را در دانشگاه برگزار کنند و نمایشگاه کتاب را در مسجد و مصلی مایه تعجب نیست که علاج اقتصاد را در فدرالیزه کردن کشور ببینند.

ندای حقی که در مجلس طنین انداز شد

پاره ای اوقات در همین مجلسی که اکثر نمایندگانش از طریق انجام هزینه های گزاف و به دنبال اعمال نفوذ در بین طایفه های گوناگون و در نهایت به سبب کدخدامنشی به پارلمان راه پیدا می کنند و غافل از این هستند که تا پایان دوره نمایندگی در مجلس وام دار کسانی می باشند که نه از روی دل سوزی برای مردم شهرشان ، بلکه برای دست یابی به اهداف و نیات خاص خویش حاضر شده اند تا در جهت انتخاب نماینده مورد نظر خود سرمایه گذاری نمایند ، و به همین علت است که کار عمده چنین نمایندگانی دفاع از منافع اشخاص خاصی است که در روزگار تنگ به یاری آنها آمده اند و با بذل و بخشش ذره ای از ثروت خود در انتخاب شدن آنان دخالت مستقیم داشته اند، می باشد اما در بین همین نمایندگان مجلس هستند کسانی که با شجاعت تمام رسالت نمایندگی که از سوی مردم دیارشان به آنها سپرده شده است را به شایستگی انجام می دهند، از جمله نماینده فهیم و آگاه و بادانش مردم محروم شهرستان گچساران و باشت در استان کهگیلویه و بویراحمد است که با رشادت و بهره گیری از تجربیات چندساله خویش در بخش اقتصاد و برنامه ریزی به بیان نکاتی مهم در خصوص حوزه انتخابیه اش و بطور کلی اوضاع و احوال کشورمان سخن گفته اند . حال برای آن که خوانندگان ارجمند با نقطه نظرات سازنده ایشان آشنا شوند بخش هایی از متن سخنرانی جناب آقای تاجگردون نماینده بزرگوار شهرستان گچساران و باشت را بازنویسی می نمائیم . باشد که دیگر نمایندگان مجلس با توکل به خداوند بزرگ و در راستای ایفای وظایف نمایندگی خود از حقوق مردم حوزه های انتخابیه خود دفاع نمایند و خارج از مسایل حاشیه ای به فریاد میهنمان ایران برسند که در زیر شلاق ستم و ظلم کمر خم کرده است و اگر به همین منوال پیش برود نه از تاک نشانی باقی خواهد ماند نه از تاک نشان.

تاجگردون در نطق میان دستور:

کسی پاسخ گوی تاراج ارز و منابع مالی کشور نیست

صحن مجلس ۱۹ آذرماه ۱۳۹۱

سلام بر نمایندگان مردم و ملت عزیز ایران.

من از دیار خطه ای از سرزمین ایران زمینم که مردم آن سالهاست ستاره در آسمان خود ندیده اند. آنها طعم دود شعله های گاز و نفت را قریب به یکصد سال است می چشند و می بلعند تا با گلوی آغشته به دود نفت، کرسی های این صحن را سبز نگه دارند. مردمان با صداقت و با صفای لر و ترک که می سوزند تا چراغ های پر نور و شبرنگهای زیبای تهران در دیگر خطه ایران زمین پرفروغ بمانند.

من از دیاری هستم که به فرموده رهبر عزیزمان بیماری فقر در این خطه مزمن است .

من از استان کهگیلویه و بویراحمد و شهرستان های گچساران و باشت سخن می گویم. از خطه ای که قریب به بیست درصد از منابع درآمدی نفت و گاز کشور را تأمین می کند ولی بسیاری از مسئولین اجرایی و حتی شما نمایندگان جایگاه و نام این خطه را بر نقشه ایران زمین نمی دانید.

بیراهه نگفته ام اگر ادعا کنم استان کهگیلویه و بویراحمد و خطه نفت خیز گچساران تنها خطه نفت خیز کشور است که حتی یک دلار سرمایه گذاری منتج به نتیجه نفت و گاز در صنایع پایین دستی آن صورت نگرفته است.

صف طویل جوانان تحصیل کرده این خطه پشت فنس های پراز تبعیض نفت، آرزوی عبور از خط فقر و پای بر خطه خوشبختی یعنی نگهبانی چاه های نفت را دارند. خطه ای که خود کم کمک به واسطه ی عدم سرمایه گذاری در صنایع پایین دستی، بوی الرحمان آن چون خاطره ی زیبای نفتون مسجد سلیمان به مشام می رسد.

نمی دانم گناه سوز سرمای زمستان و استخوان پیرمرد و پیرزن باباکلانی که بر مخزن گاز نشسته اند و از گاز زیر پای آنان اقصی نقاط ایران گرم می شوند و خود به سرما می سوزند را به گردن که اندازیم.

چگونه می توان باور کرد که قریب یکسال است تمام دارایی و مایملک کشاورزان و باغداران منطقه گچساران و باشت در یک سرمای سوزناک غیر مترقبه سوخت و تا کنون حتی یک ریال از خوان بیکران دولت عاید آنان نشده است.

آنان متعجب اند که از این همه نعمت خدایی، چرا سهم حداقلی بهره را می برند؟! نفت را انفال می دانند و حتی از هزینه آلاینده گی آن هم بی بهره اند. آبهای جاری بر دره ها و کوه ها را پشت سدها نگه می دارند و به دور ترین نقطه ایران زمین منتقل می کنند و زمین های کشاورزی شان خشک و مردمانشان در تابستان و گرمای ۵۰ درجه له له زده و تشنه می باشند.

جاده هایشان تا ابتدای مرزشان چهار بانده و اگر چشمتان بسته باشد می توانید ورود به استان کهگیلویه و بویراحمد را حدس بزنید. بر سرشاهراه های اصلی قرار گرفته و از نعمت عبور جز ملالت، تصادف و درد چیزی عایدشان نمی شود.

بیمارستان کوچک و فرسوده گچساران حتی یک پزشک متخصص جراح ندارد تا اگر عزیزی از ایران زمین در این خطه و بنا بر حادثه ناگزیر به مراجعه به بیمارستان شد شرمنده نشوند.

تاریخ سکونت در خطه باشت به ایلامیان برمی گردد. آنان از خیر این سابقه تمدن گذشته اند و می گویند ما را چون شهرک های اقماری جدید بنگرید تا شاید از این راه از درخت و بلبل و سوت و گلی بهره ببریم.

دولتمردان و مجلسیان عزیز به نیابت از مردم شریف حوزه انتخابیه گچساران و باشت عاجزانه دست یاری به سویتان دراز کرده و امید به پذیرش دست گرمتان می باشیم.

در انتها چند کلامی درباب اقتصاد و اجتماع حال ایران عزیزمان می گویم :

آوازه بی تدبیریمان، زبان خاص و عام شده است. اقتصاد تحریمی مان را مطابق میل دشمنانمان بد اداره می کنیم. منابعمان را سهل و آسان می سوزانیم. چرا کسی پاسخگوی این همه تاراج ارز و ذخایر کشور نمی باشد؟ چرا وکیل مردم، نامحرم است از داشتن اطلاعات، و رانت خواران محرم اند و صاحبان ملک ایران زمین؟.

صدها میلیارد دلار منابع نفتی ما کجاست؟ چرا با ارزش ترین عایدات ما از منابع نفتی نتیجه اش پس رفت در اقتصاد باشد؟ تولید کم رنگ و بی رمق، فعالان اقتصادی در بخشنامه های متعدد سردرگم، مردم نگران از افزایش قیمت ها و آینده زندگی شان، صف بیکاران طویل تر، نمودار تورم فزاینده تر و دلارهای نفتی به واسطه بی لیاقتی برخی از ماها سوخته تر و ریال ما روز به روز بی ارزش تر و بی حال تر و شما دولتیان و ما مجلسیان به فکر آینده سیاسی مان.

چه شده که در مهرماه گذشته تورم نقطه به نقطه به عدد فاجعه آمیز ۵۸ درصد رسیده است؟ چه شده و به چه سفره بی کرانی دست پیدا کرده اید که در یکسال گذشته قریب ۱۱ میلیارد دلار ثبت سفارش خودرو شده است؟ یعنی ۲۰ برابر سال قبل.

دعوای این مجلس، مجلس قاجار است و این دولت، دولت رضاخان قلدر است ره به جایی نمی برد و نانی برای ملت نمی شود.

اینکه با لیج و لیج بازی بودجه را به موقع ندهیم و همه مملکت را بر خلاف فرمایش مقام معظم رهبری معطل انتخابات ریاست جمهوری سال آتی کنیم مشکلی را نمی گشاید.

بیش از ۶ ماه از تاریخ شروع بکار مجلس ما گذشت، هنوز چون بازی و لیج بازی به دنبال این هستیم که چگونه جلوی تخلفات و یا رفتارهای غیر قانونی را بگیریم و نه دولت و نه مجلس نتوانسته اند به آینده نیم نگاهی داشته باشند.

دولتیان و مجلسیان، بدانید و بدانیم چند صباحی بیش نیستیم. جسارت کرده و تمام قد در برابر ملت عزیز ایران سر عذرخواهی فرود آوریم و بدانیم روزی از این صحنه خواهیم رفت و بگذارید اگر آخرین کلام مان افتخار نباشد روی عذرخواهی را داشته باشیم.

و اما دولت محترم؛

آخرین ماه های خدمت شما فرارسیده است، نظم را آنچنان که قاعده عقل است بر رفتار حاکم فرمائید. می دانیم شرایط اقتصادی کشور خاص است اما آنچه که در این شرایط مطلوب است آرامش و نظم در امور است. به عنوان یک نماینده و یک کارشناس از فهم عدم ارسال بودجه در موعد مقرر عاجزم. اینگونه برداشت می کنیم که دولتی که نتواند در یک قاعده منظم یک موضوع مهم را در زمان خود به انجام رساند چگونه می تواند و می خواهد که موضوع را به نفع خود به انجام رساند.

مردم، فعالین اقتصادی و دستگاه های اجرایی از رفتار ما درس می گیرند. اینگونه القا نکنیم که نظم اداره اقتصاد کشور از دست متولیان آن خارج شده است. اگرچه معتقدم برخی از متولیان عرصه اقتصاد کشور منجمله در عرصه پول و ارز نتوانسته و نمی توانند این کشتی سردرگم را به سر منزل مقصود برسانند. به هر حال بیش از آنچه که تصور می کنید مردم نگرانند. در مذاکره با مسئولین محترم دولت اینگونه برداشت کرده و می کنیم واقعیات جامعه به شفافیت به شما منتقل نمی شود. آسیبی که معمولاً در سالهای آخر متوجه دولت ها می شود متأسفانه متوجه شما شده است و اینگونه اعتقاد دارید وضع آنچنان که بد است، بد نیست. شما را به درایت بیشتر و خود را به صبر دعا می کنم. امیدوارم خداوند این دعا را بپذیرد.

والسلام

..... معلم اخلاق دولت فخریه

در شرایطی که رهبری انقلاب و مسوولین کشوری و لشگری بر حفظ و توسعه زبان فارسی در جهان تاکید می نمایند، وطنی شعارهای گوناگون در سطح شهرها بر اهمیت و استفاده از زبان رسمی کشور (فارسی) تاکید شده است. معلم اخلاق دولت فخریه این چنین افاضه ی کلام کرده اند :



«غلط کردید که با این کتاب (شاهنامه) سراسر تخیل موجب شدید زبان قرآن کنار گذاشته شود و بجای آن عجم زنده کردید! من خود فارسی زبان هستم ولی می گویم این فارسی چه گلی بر سر ما زده است؟»

حجت الاسلام والمسلمین دکتر آقا تهرانی

البته از کسی که تابعیتی است (اول آمریکایی و بعداً ایرانی) بیشتر از این انتظار نمی رود، در این خصوص در شماره آینده بیشتر خواهیم نوشت.

درآمد نفتی دولت های نهم و دهم به اندازه در آمد ۹۵ ساله کشور بود

آزاده ایرانپرست

خطیب جمعه شمیرانات:

منحرفان فرصت های ارزشمندی را که باید به تقویت بیشتر اعتبار واقتدار ملی، اختصاص می دادند در فرافکنی های سیاسی و حل مشکلات برآمده از کم توانی و ناکارایی مدیران بعضاً ناشایست، ضایع کردند. ایشان اظهار داشتند: در تاریخ یکصد و سه ساله فروش نفت ایران، همه دولت ها مجموعاً یک هزار و یکصد و شانزده میلیارد دلار درآمد نفتی داشتند که از این رقم سهم دولت موسوم به سازندگی (آقای هاشمی) ۱۴۱/۷ میلیارد دلار، و سهم دولت موسوم به اصلاحات (آقای خاتمی) ۱۵۷/۲ میلیارد دلار و سهم دولت موسوم به اصولگرا (آقای احمدی نژاد) ۵۳۱ میلیارد دلار بود. وی افزود: اگر مجموع درآمد نفتی کشور در طول ۱۰۳ سال را به دو قسمت تقسیم کنیم، دقیقاً مبلغ ۵۵۸ میلیارد دلار نصف مبلغ یاد شده است که دولت نهم و دهم در ظرف مدت حدود هشت سال تقریباً به اندازه درآمد نفتی ۹۵ سال دولت های پیشین هزینه کرده است. دعاگو مصرف ۸۳ درصد بودجه ۵۳۱ میلیارد دلاری در واردات کالای مصرفی را نموداری بسیار منفی در حوزه اقتصاد ملی وضع دور اندیشی مبتنی بر خردگرایی در مدیریت منابع و مصارف اقتصادی تحلیل کرد و گفت: برای تقویت اقتصاد ملی و پیشبرد طرح و برنامه های رشد و شکوفایی همه جانبه ملی باید مانند کشورهای پیشرفته، بودجه ملی به سیستم محاسبه و دریافت مالیات، متکی می شد و بخش عمده درآمدهای نفتی برای تقویت زیرساخت های ملی نظیر تولید هزینه می شد، حوزه صادرات کالای استاندارد و مازاد نیاز کشور، فعال تر می شد و از هجوم واردات کالاهای بی کیفیت هندی، چینی و دیگر کشورهای خارجی کاسته می شد، ناطق نماز جمعه شمیرانات تاکید کرد: اگر این درآمد بی نظیر ملی با مدیریتی قوی و تدبیری مناسب با تحولات سیاسی و اقتصادی، سازماندهی می شد، امروز کشور قدرتمند ایران در مکان ۲۰ سال آینده می ایستاد.

برسر ثروت ملی ایرانیان چه آمده است!!؟

فرزندان خلف و ناخلف هر دو ارث نمی خواهند

این ضرب المثلی است که از سالیان گذشته تاکنون در سرزمین ما جاری است و در هر زمان که مصداق آن پیش آید کاربردش مشخص می شود، سخنان خطیب نماز جمعه شمیرانات را در بالا ملاحظه فرمودید، این واقعیتی است انکارناپذیر که ملت ما با آن مواجه است و اوضاع روز به روز هم بدتر و بدتر می شود، خانواده ها در تاروپود گرانی گرفتار آمده اند و راه گریزی هم ندارند، و دورنمای آینده خود و فرزندانشان را علیرغم وعده و وعیدهای مسوولین بسی تیره و تار می بینند، زیرا از بس این همه وعده و در باغ سبزشان دادن ها نتیجه ای به غیر از یاس و ناامیدی حاصل نگردیده و این هزینه های سرسام آور است که نفس از نفس کش ها می گیرند. چند صباحی است که صدای زعمای قوم، مراجع تقلید خطیبان جمعه و خلاصه هرکسی که دلش به حال این ملت می سوزد درآمد است اما گروهی که باید احساس مسوولیت نموده و در پی رفع مشکلات بسیار زیاد مردم برآیند، عین خیالشان نیست و به کار خود ادامه می دهند، برخلاف آن چه که روزانه شاهدش می باشند، یعنی گرانی و افزایش نرخ تورم لحظه ای و بی ارزش شدن بهای پول ایران (ریال) در مقابل ارزهای خارجی.

اگر به دقت محاسبه شود میزان پائین آمدن ارزش ریال نسبت به روزهای قبل از انقلاب تقریباً ۴۳۰ برابر می باشد، یعنی قدرت خرید مردم ما در همین حدود کاهش یافته است، زیرا بازار و کسبه خرده پا به تاسی از این آشفته بازار اقتصادی پا را تا آخر روی پدال گاز گران کردن اجناس قدیم و جدید خود می فشارند تا جان مردم را از حلقومشان بیرون بیاورند، در چنین شرایطی دولت فخیمه به فکر ازدیاد قیمت های حامل انرژی است، تا بتوانند یارانه ها که برد انتخاباتی برایش دارد را افزایش دهد، البته پرداخت یارانه ها برای عده ای که در روستاها زندگی می کنند بد نبوده و در پاره ای از مواقع حلال مشکلاتشان نیز بوده است، اما بیچاره مردمی که ساکن شهرهای کوچک و بزرگ هستند، گران شدن اجناس مورد نیاز

روزمره و همچنین افزایش قیمت حامل های انرژی (بنزین، نفت، گاز و گازوئیل ، برق و...) اثری مستقیم در گران شدن همه چیز داشته و خواهد داشت، افزایش بی رویه قیمت ها که ناشی از همین بی تدبیری بوده است مردم را سر در گریبان و گرفتار کرده است بالا رفتن قیمت مصالح ساختمانی که به تبع آن قیمت ساختمان نیز گران شده است از طرفی، افزایش کرایه خانه ها به میزان بیش از ۲ برابر نفس مردم اجاره نشین را بند آورده است، بی کاری که حاصل تعطیل شدن پروژه های عمرانی و کارخانجات تولیدی بوده است نیز مصیبتی است بزرگ که مردم را از خردو کلان با آفت آن مواجه ساخته است، بروز ناهنجاری های اجتماعی ، برهم خوردن تعادل خانواده ها نزاع و کش مکش های روزانه مردم به خاطر فقر مالی که عارض آن ها شده است، و بسیاری بلاهای دیگر که نازل گردیده همگی ثمره ندانم کاری و لجبازی گروه خاصی است، که چرخه قدرت را در دست دارند و حاضر هم نیستند که به اشتباهات خود اعتراف نموده و همچنان اختیار را به دست آنان که کاردان هستند و سال ها سابقه رتق و فتق امور اقتصادی را داشته اند بسپارند، آخر تا چه زمانی باید ملت ما توان ندانم کاری های شما را بپردازد؟!

آن روزی که آقای رئیس جمهور دستور انحلال سازمان برنامه و بودجه را صادر کردند، تیشه اصلی را به ریشه هر آن چه که از گذشته کاشته شده بود زدند و نتیجه اش هم این شد که چند سالی است که بودجه مملکت که حساب و کتاب درآمد و خرج میهن ما را در آن می نویسند دیرتر از موعد به مجلس جهت بررسی از سوی دولت تحویل داده می شود و آخر سرهم با عجله مجلسیان را مجبور به تصویب بودجه ای بدون مطالعه نموده ویا این که بودجه را بصورت علی الحساب ۲ ماهه تصویب می نمایند تا بعداً بررسی شود واین هم عاقبت کار است که می بینیم، تولیدات تعطیل، پروژه های عمرانی تعطیل ، بی کاری روزانه در حال فزونی و گرانی در حال افزایش و خلاصه این که روزگار هم چون چرخ می میل خود ما را همچنان سرگردان به دور خود می چرخاند، تا کی گیج شده و تسلیم این قدرار بی رحم شده و نظاره گر فردای بسیار وحشتناک و پر بلا و عذاب باشیم. اگر قدری به خود نیائیم ، فردا خیلی دیر است و سیلاب مهیب بنیان و اساس ما را از ریشه بر خواهد کند. آن گاه است که پشیمانی دیگر سودی در بر نخواهد داشت. و طومار ملتی که می بایست به قول خطیب شمیرانی در ردیف ۲۰ سال آینده جهان بایستند اکنون در تمامی رسته ها در ردیف پائین ترین قرار گرفته و فقط در کارهای خلاف شئون اجتماعی، اختلاس و ارتشاء و ندانم کاری و بسیاری کارهای ناشایست صاحب مقام های رده بالا شده ایم به راستی همین بود آن همه وعده هایی که به ملت ایران داده شد؟

نتیجه شوم تحریم ها

نخستین باری که دولت های غربی سروصدای تحریم ها بر علیه ملت ایران را درآوردند، مسوولین ریز و درشت دولتی و غیردولتی در پاسخ می گفتند که تحریم ها هرگز نمی توانند در برابر ایران اثرگذار باشند. مرحله ی نخست تحریم ها آغاز شد و پس از مدتی اندک آثار خود را در میهن ما نشان داد و آرام آرام گرانی ها شروع شد و فرصتی شد برای بازاریان بی انصاف ما، به همراه تحریم های دیگری که بر ملت ما تحمیل شد لجبازی های دولت نیز فزونی یافت، بطوری که با افزودن قیمت دلار در سطح کشور عملاً ارزش پول ملی را پائین آورد و در نتیجه آنچنان تحریم ها اثر خود را بر اقتصاد و زندگی مردم میهن ما گذاشت که کلاف از دست دولت هم خارج شد و عملاً اسیر بازار ارز و دلالتان پیدا و پنهان آن شد امروز این بازار است که برای دولت خط و نشان می کشد، و در این خصوص دولت محلی از اعراب ندارد، این موضوع را در مقالاتی که در نشریه حاکمیت ملت در خصوص آثار تورمی هدفمندی یارانه ها درج شده است نوشته ایم که دولت به هیچ وجه نمی تواند حریف بازار شود، زیرا هزار توی بازار بسیار پیچیده است که مگو و نه پرس. حال سووال این است که کجا رفتند آن کسانی که دم می زدند که تحریم ها کاری از پیش نمی برند و غرب بازنده است . حالا با چشمان خویش آثار شوم تحریم و ندانم کاری های خود را خوب می بینند. بیچاره ملت ایران که اسیر این نابخردان و ناپختگان سیاسی و اقتصادی گردیده است.

چگونگی تسلیم شدن قاضی محمد و یارانش

بیمان حریقی

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ میر جعفر پیشه‌وری، به دستور مستقیم روس‌ها، برپایی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و حکومت خودمختار را در آذربایجان اعلام کرد. چندی پس از آن، قاضی محمد نیز به دستور روس‌ها، با اعلام فرقه‌ی دموکرات کردستان در راستای تجزیه‌ی بخشی از مناطق کردنشین، در مهاباد اعلام جمهوری کرد. بالاخره قوام با سیاست مدبرانه‌ی خود توانست کاری کند که روسیه ارتش خود را از ایران خارج کند؛ بدین ترتیب پشت حزب‌هایی که از سوی روس‌ها در ایران ساخته بود یعنی دو حزب دموکرات آذربایجان و کردستان، خالی شد. روز هفدهم آذر، در حالی که زدوخوردهای پراکنده در محور زنجان - میانه، ادامه داشت، سران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان (پیشه‌وری، شبستری، پادگان، جاوید و غلام یحیی) که هنوز هم نمی‌توانستند حقایق را آن‌گونه که هست دریابند، با لحن ملت‌مسانه‌ای از رهبران شوروی، درخواست کردند: (۱)

«اگر قوام در جنگ علیه ما، دست به خون‌ریزی بزند، ما می‌توانیم در مناطق مناسبی، عملیات جنگی را آغاز کنیم و با سرنگون کردن حکومت ارتجاعی تهران، به متشکل کردن نیروهای آزادی‌خواه ایران که قادر به برقراری یک حکومت دموکراتیک باشند، پردازیم. امیدواریم در این کار، مانع ما نشوید. اگر این کار را صلاح نمی‌دانید، به ما اجازه دهید تا تمام مناسبات خود را با دولت ایران، قطع کنیم و بار دیگر حکومت ملی خود را برپا کنیم. خلق ما، حزب ما و رهبران آن، همه و همه، تنها به جنگ‌افزار، امید بسته‌اند و رهایی خود را در مسلح شدن می‌بینند. موفقیت در این کار، بستگی به یاری شما دارد.»

در اولین ساعت‌های بامداد روز نوزدهم آذرماه ۱۳۲۵، احمد قوام نخست‌وزیر، فرمان حرکت نیروهای نظامی به سوی آذربایجان را صادر کرد. در همان روز، ستاد ارتش ضمن اطلاعیه‌ای، اعلام داشت:

امروز (۱۹ آذر ۱۳۲۵) سحرگاه، به موجب امریه‌ی آقای نخست‌وزیر، نیروهای انتظامی به طرف آذربایجان حرکت نمود. از ناحیه‌ی زنجان، سه ستون با ساز و برگ کامل و مرکب از صنوف مختلف با آرایش جنگی به طرف قافلان کوه، حرکت کرد ... هم‌زمان، ستون دیگری از ارتش همراه با رزمندگان عشایر، از سنندج به حرکت در آمد، تا با اختیار گرفتن محور تکاب - شاهین دژ - میاندوآب، ارتباط میان دو فرقه را ببرد.

در زمینه‌ی گسیل نیرو به آذربایجان و مهاباد، ارتش در برنامه‌ریزی‌های خود، به همکاری عشایر بسیار امیدوار بود: ارتش ایران بایستی به کمک و همکاری عشایر از سه ستون عملیات آزادسازی آذربایجان و کردستان را اجرا می‌کرد: ستون اول که مهمترین ستون بود از محور زنجان - تبریز حرکت نموده و می‌بایست، شهرهای آذربایجان را به دست گیرد و در تمام شهرهای مهم چون تبریز و مراغه و رضائیه و میانه و غیره پادگان برقرار سازد.

ستون دوم می‌بایست از کردستان و محور تکاب و شاهین‌دژ و میاندوآب حرکت نموده، کردستان را از آذربایجان جدا کرده و مانع کمک به متجاسرین گردد. ستون سوم می‌بایست از رشت به سمت آستارا و اردبیل حرکت کرده و راه کمک به متجاسرین از طریق مرزهای شمالی را مسدود سازد. علاوه بر این به وسیله‌ی عشایر (منطقه) برای نیروهای دموکرات گرفتاری ایجاد نمایند. مردم تبریز، با آگاه شدن از حرکت نیروهای ارتش به سوی آذربایجان، یک‌پارچه به پا خاستند. مردان و زنان، دختران و پسران تبریز، همه «ستارخان» و «باقرخان» شده بودند و در سنگر «خیابان» درفش آزادی و آزادگی را برافراشته بودند. برابر خیزش یک پارچه‌ی مردم، تنها، راه‌گریز به روی سرکردگان فرقه‌ی دموکرات باز بود.

هم‌زمان، نیروهای ارتش از قافلانکوه گذشته بود و به سوی تبریز پیش می‌آمد: در نوزدهم آذرماه، ارتش ایران در گردنه‌ی قافلانکوه واقع در جنوب میانه بر موضع دموکرات‌ها حمله برد و حکومت چند ماهه‌ی دموکرات آذربایجان بدون کوچک‌ترین مقاومتی، ظرف بیست و چهار ساعت فرو پاشید. مردم «میهن‌پرور» تبریز با شنیدن خبر نزدیک شدن نیروهای ارتش که از «بیگانه‌پرستان و اوضاع به تنگ آمده بودند، به پا خاستند».

با آغاز عملیات ارتش و آزادسازی زنجان، قاضی محمد و صدراعظمی و سیف قاضی، همراه با هفت نفر دیگر «شورای جنگ» را تشکیل دادند و عزم خود را برای پایداری در برابر ارتش اعلام داشتند. فردای آن روز در مسجد عباس آقا، صدراعظمی در برابر شورای جنگ اعلام کرد: (۲)

دولت مرکزی قادر نیست در دو جبهه‌ی آذربایجان و کردستان، هم‌زمان بجنگد. من قریب سه سال در تهران بودم و به خوبی از روحیه‌ی سربازان و درجه‌داران و افسران ارتش مطلع هستم. دولت در سقز و سردشت و تکاب نیرویی ندارد و ما، به خوبی با کمک فداییان دموکرات (آذربایجان) می‌توانیم، قوای دولتی را تارومار کنیم. سابقا یک دسته از عشایر می‌توانستند، مدت‌ها در مقابل قوای دولتی، ایستادگی کنند. حالا شما کمتر از آن‌ها نیستید. نباید بترسید، باید مبارزه کنیم.

با این حال در کردستان هم، هیچ پایداری از سوی فرقه‌های صورت نگرفت. روز ۲۳ آذرماه، یعنی دو روز پس از پایان ماجرای فرقه‌ی دموکرات آذربایجان برخی از مردم مهاباد به استقبال ارتش ایران به میاندوآب، نزد ژنرال همایونی رفتند. بزرگان این هیئت عبارت بودند از: میرزا رحمت شافعی، شیخ حسن شمس برهان، علی آقای امیرعشایر و چند نفر دیگر که دلسوزی نشان ندادن آنان به جمهوری، آنان را مطمئن ساخته بود که با رفتار خوب و صحیح مسئولین ارتش ایران روبرو خواهند شد. هیئت نمایندگی کردها که حالت گذشت و اغماض را در قیافه‌ی ژنرال دیدند، به مهاباد برگشتند تا به مردم بگویند که کسانی افراد مسلحی که تسلیم دولت شوند، می‌توانند در امان باشند.

روز ۲۴ آذر، اسداوف که در نقش نماینده‌ی بازگانی شوروی در مهاباد، زمام جمهوری را در دست داشت، مهاباد را به سوی رضائیه ترک کرد. بدین سان روس‌ها، پایان عمر جمهوری را اعلام کردند. یکی از مقام‌های رسمی جمهوری مهاباد، به وی یادآور شده بود که روسیه در بحرانی‌ترین شرایط دوستان خود را تنها می‌گذارد. اسداوف در پاسخ بسیار درهم و پریشانی گفت که چگونگی اوضاع جمهوری، به چگونگی اوضاع جهان بستگی دارد. فردای آن روز (۲۵ آذر)، قاضی محمد، سیف قاضی، حاجی باباشیخ و چند تن دیگر از سران جمهوری مهاباد به روستای حمامیان میاندوآب (یکی از روستاهای خاندان دهبکری و ایلخانی‌زاده که همواره با ارتش ایران در ارتباط بودند) رفتند، تا با فرماندهی ارتش (که در آن روستا اسکان یافته بود) گفت و گو کنند. در این دیدار، تیمسار همایونی از قاضی محمد پرسیده بود که چرا کردها را در جهت تجزیه ایران، راهنمایی می‌کردی؟ قاضی محمد اعتراف کرد: هر عملی در آن جا، تحت نظارت و فشار روس‌ها انجام گردیده است.

آنان که از سرنوشت سران فرقه‌ی دموکرات که به دست مردم تبریز افتاده بودند، سخت ترسیده بودند، برای آن که به همان سرنوشت دچار نشوند و به دست مردم مهاباد کشته نشوند، ترجیح دادند که خود را تسلیم ارتش کنند.

از این رو، روز ۲۶ آذر ماه ۱۳۲۵ قاضی محمد و سایر سران جمهوری خودخوانده‌ی مهاباد به روستای گوگ تپه رفتند تا در آنجا رسماً خود را تسلیم نیروهای ارتش کنند. سپس ارتش ایران از سمت شمال و قوای همراه سرهنگ غفاری به اتفاق عشایر کرد، از سمت شرق با سرعت وارد شهر شدند.

با حضور آنان مرگ و پایان جمهوری مهاباد اعلام گردید و منطقه بار دیگر به ایران ملحق شد.

عشایر کردی که به یاری سرهنگ غفاری آمدند، عشایر دهبکری و مامش و منگور از منطقه‌ی بوکان و مهاباد بودند.

و اما پرسش این است که چرا قاضی محمد و یارانش مانند سران فرقه دموکرات آذربایجان نگریختند؟

چنانچه جغرافیای مهاباد را در نظر آورید، ستون دوم هیات اعزامی به آذربایجان مامور منطقه مهاباد می‌گردد که خود به دو بخش تقسیم شدند و از دو ناحیه منطقه مهاباد را محاصره نمودند یعنی از شمال (نقده) و شرق (تکاب و شاهین دژ و میاندوآب) البته به خاطر داشته باشیم که از سمت جنوب یعنی چند کیلومتر پایین‌تر از بوکان (سرا) قبلاً هم ارتش حضور داشت، در این میان تنها جایی که از دسترس ارتش ایران به دور مانده بود منطقه غرب مهاباد و به طرف پیرانشهر بود و این درحالی است که این منطقه بسیار صعب العبور است (به‌ویژه در زمستان و اواخر پاییز) و تعداد روستاهای این مسیر، انگشت شماراند، در حالی که مسیر اصلی مهاباد به پیرانشهر از نقده می‌گذرد. از سوی دیگر برخی می‌گویند قاضی محمد گفته بود «من خودم را تسلیم می‌کنم تا ارتش کاری به مردم نداشته باشد» سوال اینجاست که:

۱. آیا با رفتن ارتش به تبریز، ارتشیان به مردم و حتا به اعضای فرقه دموکرات آذربایجان آسیبی رساندند؟
۲. آیا این مردم نبودند که هنوز ارتش به نزدیکی کوههای قافلانکوه نرسیده بود، که حکومت فرقه را سرنگون کردند و تا جایی که می توانستند اعضا فرقه را به سزای اعمالشان رساندند؟
۳. اگر قرار بود ارتش به کشتار مردم دست بزند، تسلیم شدن قاضی محمد چرا مانع انجام تصمیم ارتش شد؟
درحالی که نوری شاه ویس (از یاران ملا مصطفی بارزانی)، در خاطرات خود می نویسد:
«به طوری که خودم از ملا مصطفی شنیدم، قبل از حمله به مهاباد، آمریکایی ها به مذاکره با قاضی محمد پرداخته و به او قول داده بودند اگر از جنگ و درگیری احتراز کند و تسلیم شود، جان وی و دیگر افراد جمهوری در امان خواهد بود.» (۳)
بله؛ این جمله منسوب به قاضی محمد هم یکی دیگر از دروغ های تاریخ است، چه دلیلی داشت که ارتش به کشتار مردم دست بزند، آری اگر کشتاری صورت می گرفت این مردم مهاباد بودند که اعضا فرقه را به سزای اعمالشان می رساندند؛ خوانین، مالکان، افراد مذهبی، افراد ملی و ایران دوست، همه و همه (بجز معدودی از اهالی مهاباد و برخی از خاندان فیض الله بگی بوکان) دل خونی از کرده های فرقه دموکرات کردستان و شخص قاضی محمد داشتند. نمونه این دل های آزرده خاطر، ابراهیم محمودیان بود که:
برادرش غفور محمودیان از سوی نماز علی اوف و قاضی محمد ترور شده بود، عصای خود را به سوی جنازه ی قاضی محمد که بر بالای دار بود دراز کرد و گفت:

یکی جام می از پی بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

پی نوشت:

- ۱- AR SPIHMDA, f.1, S.89, i.114, V.218-230 / گوشه های پنهان توطئه برای تجزیه ی مهاباد - رویه ۲۱۹
- ۲- حکومت کردستان و کرد در بازی سیاسی شوروی - رویه ۲۸۳ / جمهوری ۱۹۴۶ مهاباد - رویه ۲۰۵ / جنبش ملی کرد - رویه ۲۲۳
- ۳- ۵۰ سال مبارزه در کردستان - خاطرات نوری شاه ویس، ترجمه عمر فاروقی - نشر نذیر - تهران ۱۳۸۰

فرصت سوزی تا کی باید ادامه داشته باشد!!!

اگر فرصت های پیش روی را از دست بدهیم دیری نخواهد پائید که آن چنان دچار عقب ماندگی شویم که جبران آن سال ها طول خواهد کشید. فرصت سوزی در تمامی زمینه ها در سرزمین ما بصورت عادت درآمده است. پول های زیادی در ورزش ایران هزینه می شود که در لابلای حرکات سیاسی اهل ورزش (مسوولین) دود شده و به هوا می روند. جوانان بسیار مستدعی که دستخوش اعمال و حرکات سیاست بازانی شده اند که امروز چرخ عظیم ورزش میهنمان را در اختیار گرفته اند و خود نیز نمی دانند که چه کار می خواهند انجام بدهند، سرنوشت ورزش ما به دست کسانی افتاده است که از ورزش کوچکترین اطلاعی ندارند و نتیجه اش همین می شود که امروز در میدان های جهانی شاهد ونظاره گر آن می باشیم. روزگاری در تمامی رشته ها تقریباً در قاره آسیا سرآمد بودیم اما امروز تنها در تعدادی از رشته ها آن هم به سبب عرق ملی ورزشکاران محروم از همه امکانات حرفی برای گفتن داریم، تا زمان را از دست نداده ایم فکر چاره باشید والا ورزش ما هم همچون دیگر بخش ها اسیر باند بازی باقی خواهد ماند.

اندر احوالات!

آرش آرمانخواه

مردم سر در گریبان ایران

قریب به ۳۴ سال از آن روزگاری که سرتاسر ایران را شوق کاذب خوشبختی، رفاه و سعادت در پس شعارهای گوناگون که از سوی بلندگوهای مساجد و تکیه ها و دستجات تظاهرکننده معترض به رژیم حکومتی پیشین، فرا گرفته بود، می گذرد. مردم سراز پا نمی شناختند، همه گان از هستی و دار و ندار خود می گذشتند تا بلکه بهشت موعود را هرچه زودتر لمس نمایند و بر برج عاج بنشینند و آسایشی که سالها از آن ها سلب شده بود را در آغوش بگیرند و چند صباح باقیمانده از عمر خود را در ناز و نعمت سپری نمایند و تمامی آرزو های نسل آینده را نیز برآورده می دیدند. دیر زمانی نگذشت که طلیعه خوشبختی های وعده داده شده نمایان شد و مردم ما دریافتند که آن همه شعار و وعده رویایی بیش نبوده است، بسیاری از مردمان میهن ما، چه کسانی که وابستگی عمیق به رژیم گذشته داشتند و چه آنان که حضور حکومت گران جدید را بر نمی تافتند، بهر طریق که برایشان امکان داشت میهن را ترک گفتند و جان خود وزن و فرزندانشان را به امید زندگی بهتر در دبار غربت، نجات دادند، اما غافل از این که در آن سرزمین ها نیز آن چنان که دیگران حرف و حدیث آن را می گفتند، خبری نبود و نیست، آن جا باید از صبح تا پاسی از شب رفته، کار کرد تا بتوان لقمه نانی در حد بخور و نمیر یافت، و خود را به امید فردای بهتر زنده نگه داشت در این سوی آب نیز زندگی آن گونه که مدعیان شعارگو، بازگو می کردند و فریادش را در بلندگوهای کوچک و بزرگ، سر می دادند، رقم که نخورد هیچ بلکه ۱۸۰ درجه نیز برعکس شد. هرروز که می گذشت وضع بدتر از قبل می شد، برنامه هایی که قبل از بهمن ماه سال ۱۳۵۷ برای مردم برشمرده بودند، هرروز رنگ می باخت و روشی دیگر جایگزین می شد، بگیر و به بند ها آغاز شد، انتقام گیری ها در اعدام های تر و خشک شروع شد، هر صدایی که از حلقوم مخالفی شنیده می شد به عنوان ضدیت با انقلاب و به بهانه های مختلف در گلو خفه می شد و بلاخره تک صدایی بر جامعه ی ایرانی علیرغم وعده های از پیش گفته شده حکومت یکه تازی یافت و در این بین جنگ دشمنان کمر بسته ی ملت ایران از سوی صدام حسین فاشیست علیه ملت ایران رقم خورد، یک دنیا دشمن از اقصی نقاط جهان برای ملت ایران چون قارچ سر بر آوردند، از کشورک های استعمار ساخته کرانه های جنوبی خلیج فارس گرفته تا استعمارگران شرق و غرب، همه دست در دست دیوانه ی زنجیری عراق گذاشتند و ۸ سال بهترین جوانان این سرزمین و همچنین ثروت ملت ایران و وقت چون جان را از ما گرفتند، چه بسیار خانواده هایی را که بی سرپرست نکردند و بسیاری از زنان و کودکان و جوانان و مردان این سرزمین را به اسارت گرفتند و سال ها در سیاه چالهای خود نگه داشتند و علیل و ناکارآمد، آنها را به عنوان آزادگان به این سرزمین هدیه کردند، بسیاری از تاسیسات زیربنایی این سرزمین را با خاک یک سان ساختند و سرزمین های حاصلخیز ما را آغشته به مواد رادیو اکتیو و سایر سم های مخرب ساختند. تا برای همیشه هیچ گیاهی در آن روئیده نشود. و عاقبت این جنگ نیز منجر به نوشیدن جام زهر از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی شد.

به دنبال مشکلات و ناهنجاری های ایجاد شده در جامعه ی شریف ایرانی، مردم ایران به دو دسته ی غنی و فقیر تقسیم شدند، در این بین طبقه ی مرفه و پول دار نوین بر همه چیز ملت ایران مسلط شدند و تقریباً می توان گفت زمام امور کشور را در دست گرفتند، و هر تغییر و تحولی را نیز هدایت و رهبری در جهت خواسته های خود می کردند، آن چنان سیستمی را پیاده نمودند که فاصله طبقاتی در جامعه ی ایران هر روز بیشتر و بیشتر می شد تا بدانجا که جمعیتی که زیر خط فقر به سر می برند هر روز بر تعدادشان افزوده می شود و این روند می رود تا امنیت جامعه ایران را در مخاطره ای هولناک قرار دهد. هر روز در رسانه های نوشتاری و شنیداری اخبار گوناگون در راستای اعمال خلاف وای بسا قتل و کشتارهای خانوادگی به سبب تنگ دستی و عدم توانایی مردم در تامین مایحتاج ضروری روزانه اشان خوانده و شنیده می شود، بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی بد اخلاقی های رایج شده در بین مردم اجتماع حاصلی از بی برنامه گی دولت های اسبق و کنونی که نتوانستند جامعه ی شعار زده ی ما را سروسامان بدهند، و لنگاری و بی توجهی به خواسته های ابتدایی مردم ستم دیده ما هر روز بیشتر از دیروز شده

است، انگار مردم عددی نیستند و دولتیان هیچ مسوولیتی در قبال آنان ندارند، جامعه به حال خود رها شده است و هر کس ساز خویش را کوک کرده ومی نوازد، در حالی که کشور ما توانایی این را دارد که خیلی بهتر از این ها باشد، مردم میهن ما استحقاق زندگی بسیار آبرومندانه تری را دارند روزگاری نه چندان دور از کشورهای چون کره، فیلیپین، هندوستان و پاکستان و... از متخصصین فنی گرفته تا پزشک و کارگر و کلفت و نوکر به میهن ما می آمدند و به ملت ایران خدمت می کردند. اما امروز جهت عقربه برعکس شده است، خیلی از فارغ التحصیلان دانشگاههای ایران و متخصصین فنی و کارگران ماهر و کاردان برای این که بتوانند زندگی خود را اداره نمایند، رهسپار دیار بیگانه شده اند، البته همه ی آنان در آن سرزمین ها موفق نبوده اند، ولی حداقل این است که از گرسنه بودن نمی نالند، ولقمه نانی برای گذران عمر به چنگ می آوردند اما در این جا چه؟! ما بر گنج های فراوانی نشسته ایم اما از بی کفایتی آنان که مسوولیت اداره مملکت را در دست دارند، باید این روزگار شوم نصیبمان گردد، به جای این که امروزمان بهتر از فردایمان باشد، هر روز باید گفت دریغ از دیروز، راستی این وضعیت تا کی باید ادامه داشته باشد؟ تا چه زمانی بسیاری از مردم شریف و بی گناه ما باید شبها گرسنه سر بر بالین بگذارند؟ تا کی باید پدرها و مادرها در برابر خواسته های اولیه فرزندانشان شرمسار باشند و کف دست خالی را نشان دهند؟ تا چه عهدی باید دختران و پسران جوان ایران باید به سبب عدم تمکن مالی قادر به تشکیل خانواده نباشند؟ این همه فساد جاری و ساری در شهرها و روستاهای میهن مارا چه کسانی ایجاد کرده اند؟ اینان که مسبب چنین وضعیتی هستند اگر به آخرت اعتقاد دارند چه پاسخی برای فردای خود خواهند داشت؟ کارخانه های میهن ما جملگی رو به تعطیلی گذاشته اند و تتمه تولیدی که بدست می آید نیز روبه اتمام است، که ثمره اش بی کاری روز افزون است دروازه های کشورمان به روی تولیدات بنجل بیگانگان تمام قد باز شده اند و با افتخار التماس می کنیم که چشم بادامی ها ما را تحریم نکنند و بر ایمان کالای مورد نیازمان را بفرستند و ذره ارز را هم که با بدبختی بدست می آوریم دودستی تقدیم تولید کننده چینی، کره ای و هندی و... کنیم، چشم مسوولین روشن که هر روز طرح های جدید وجود و واجور برای بسط تولید می دهند که هیچ کدام تا حالا موفق نبوده و روز به روز هم بدتر می شود. در چنین اوضاع و احوالی واقعا چه باید کرد؟! چرا مسوولین امر، عزم خود را برای برون رفت از این وضعیت بسیار غم انگیز و هولناکی که ملت ایران در آن گیر کرده است جزم نمی کنند؟ تا کی باید شاهد جنگ های درون جناحی و ایران برباد ده کسانی باشیم که بر اساس قانون وظیفه اداره جامعه را دارند، اما با ندانم کاری های خود هر روز وضع را از آن که هست بدتر هم می نمایند؟ آیا نباید این شهامت در آنان که عنوان اداره جامعه را یدک می کشند وجود داشته باشد که وقتی که توان اداره کردن و علم مربوط به شغلی که تصدی آن را به عهده گرفته اند وجود داشته باشد تا مردانه پا پیش نهاده و خود را از این پست و سمتی که به ناحق بدست آورده اند که می رود تاملت ایران را به ورطه نابودی بکشاند نجات دهند؟ از ما به شما نصیحت که تا وضع را از این که هست بدتر نکرده اید عرصه و میدان نبرد را ترک بگوئید که شما مرد این میدان نیستید، تا کی باید آزمون و خطا در این سرزمین اجرا شود؟ این ملت روزگاری برای خود در دنیا وجه ای داشت و اعتباری روز افزون، اما امروز در اثر ندانم کار های شما، به این روزگار سیاه مبتلا شده است، هر روز که می گذرد اعتبار جهانی خود را از دست می دهد، عنصر ایرانی را با دیدی حقارت بار می نگرند، همین کسانی که تا دیروز از خوان پر برکت ملت ایران بهره مند بودند شمشیر را برای ملت ایران از رو بسته اند و با دیدی بسیار سخیف به ایرانی می نگرند، چه شده است که چنین وضعیتی برای ایرانیان بوجود آمده است؟! آیا در ضمیر خفته خویش اندکی به نتیجه کار خود اندیشید اید؟ آیا تصور چنین روزی را برای ملت ایران داشته اید؟ آیا با خود فکر نمی کنید که کجای کار اشتباه بوده است که این چنین با ما که روزگاری نه چندان دور از مفاجر جهان بودیم رفتاری ناشایست باید داشته باشند؟ آیا این حقیقت محض، خلاف است که حرمت امام زاده با متولی آن می باشد؟ تا دیر نشده چاره ای بیندشید، تا دیرتر نشده است حال خود دانید. من آن چه شرط بلاغ است با تو گفته ام و باز می گویم، تو خواه پند گیر و خواه ملول شو

جستاری در مورد ۲۱ آذر

امیر علیزاده آذر ایرانی

باورم نمیشود که تنها ۷۱ سال از آن رویداد تاریخی گذشته باشد، با خود می گویم شاید این هم رویدادیست در زمان های خیلی دور، آن زمان ها که بخت و اقبال هنوز هم رویی خوش به ما نشان می داد.

آن زمان ها که خاک و خون با هم پیوندی ژرف داشت، مردانی بودند که تقدیر را با کمند تدبیر در اختیار داشتند، صدای ضربان قلبشان با گفتارشان یکی بود و از آغاز می شد پی به انجام برد.

نمی دانم بر سر حافظه ی تاریخیمان چه آمده است، پیروزی ها را فراموش می کنیم، شکست ها را از یاد می بریم و اینچنین به این تقدیر شوم عادت می کنیم و ابلهانه بر هر آنچه بر سرمان می رود دلخوش می سازیم.

در فاصله ی دو آذرماه یعنی از سال ۱۳۲۴ تا سال ۱۳۲۵ خورشیدی اگر دولتمردان و بزرگمردان ایران دیر جنبیده بودند، نه تنها تبریز و اردبیل و رضاییه، بلکه مهاباد و میانه و مراغه و زنجان و خوی و ماکو نیز، امروز پیوندی با کشور ایران نداشت. همانگونه که در یک سده پیشتر از آن نیز در رویدادی شوم، تفلیس و گنجه و قره باغ و شیروان و ایروان و ارمنستان پیوندشان با ایران بریده شد.

انگلیس و امریکا و روسیه در کنفرانسی که در تهران بر پا شد پیمان بستند که تا ۶ ماه پس از پایان جنگ خاک ایران را ترک گویند. جنگ پایان یافت، انگلیس و امریکا به پیمان خود عمل کردند اما روسیه به پیمانی که بسته بود عمل نکرد و ارتش خود را از خاک ایران بیرون نبرد.

باز پس گرفتن آذربایجان، آن هم در روزگاری که تعدادی از کشورهای جهان هرگز نتوانستند خودشان را از شر قشون اشغالگر خارجی نجات دهند و هویت ملی آنها از دست رفت، یک رویداد بزرگ و کم نظیر در تاریخ معاصر ما، به حساب می آید. روزگاری که استالین بر هیتلر پیروز می شود و از غرور و نخوت سر به آسمان می ساید و کمونیسم چنان سریع و بی مانع به پیشروی خود در جهان ادامه می دهد، که نیمی از اروپا و چین و همچنین در خاور دور پیشرفت می کند، امکان اینکه استالین را با آن دهان باز و دندان های پر طمع را از کشوری بیرون راند بسیار کم و کار هرکسی نبود.

بیشتر پژوهشگران معاصر از ۲۱ آذرماه بعنوان یک معجزه یاد می کنند زیرا که این تنها موردی بود که نیروهای شوروی یک سرزمین اشغال شده در جریان جنگ را ترک می کردند

نجات آذربایجان یک معجزه است؛ معجزه ای که در اثر سه عامل بزرگ تحقق پیدا کرده است.

۱- اراده مردم غیور آذربایجان بعنوان مظهر و نماد وحدت ملی

۲- موقع شناسی و دیپلماسی درست و بجای محمدرضا شاه در استفاده بهینه از نیروهای مساعد و نامساعد بین المللی

۳- فداکاری ارتش شاهنشاهی، این سه عامل سبب شد تا این روز تاریخی و غرور انگیز پشتوانه افتخارات ملت ما گردد.

در روز ۳ شهریورماه سال ۱۳۲۰ ایران از شمال و جنوب مورد حمله و تجاوز قرار گرفت. پس از ۳ روز مقاومت، اعلام ترک درگیری صادر شد. نیروهای مهاجم با آسانی توانستند ایران و پایتخت آنرا اشغال نمایند. در آذربایجان پیشه وری و یارانش که از زندان آزاد شده بودند حزب توده را سازماندهی نمودند. در مدت چهارسال تسلط این حزب بر آذربایجان جنایات، کشتار و فجایعی مرتکب شدند؛ که تاریخ از آن شرم دارد.

در شهریور ماه سال ۱۳۲۴ دولت شوروی می دید که جنگ به پایان رسیده؛ دیر یا زود باید نیروهای اوخاک ایران را ترک کنند. تصمیم گرفت به نام جنبش خودمختاری آذربایجان در این استان که هنوز در اشغال او بود؛ حکومت خود مختاری درست کند و آنرا وسیله اعمال فشار به دولت ایران به منظور بدست آوردن امتیاز نفت شمال قرار دهد. و در

یک زمان مساعد آنرا جزو جمهوری های شوروی نماید. برای این منظور بود که فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل شد.

جعفر پیشه وری در انتخابات مجلس از سوی خلخال بوکالت مجلس شورایی ملی انتخاب شد؛ اما بدلیل سوابق سوء سیاسی اعتبارنامه اش رد شد. و این بهانه ای بود که پیشه وری دستورات ارباب خود را در تجزیه آذربایجان آشکارا عملی سازد. پیشه وری نخست منظور اصلی خود را در زیر پوشش الفاظ پنهان میداشت و شعار فرقه دمکرات را چنین عنوان کرده بود:

آزادی داخلی و مختاریت ملی آذربایجان؛ همراه با حفظ استقلال و تمامیت ایران؛ تا آذربایجان بتواند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادانی آذربایجان بارعایت قوانین کشور؛ سرنوشت خود را راسا تعیین نماید. شوربختانه آن زمان هم چون زمان کنونی برخی از نویسندگان و روشنفکران که خود را مصلح و خیراندیش می دانستند، بال گشودند و در جهت سود شخصی و بهره برداری از کاسه ی شکسته شده، به کاسه لیبی پرداختند و چشمهای خود را بر روی منافع ملی بستند و راه ستایشگری و فریب توده های مردم ایران را برگزیدند و گفتند: "چه عیبی دارد که این آواز از فضای آذربایجان عزیز بلند گردد. امروز در آذربایجان نیروی مساعد پیداشده و قیام کرده است. اگر در چهار گوشه مملکت هم علم طغیان برافراشته شود؛ لابد همه را ماجراجو و متجاسر خواهند خواند؛ اما نهضت آذربایجان ماجراجویی نیست؛ بلکه مقدمه یک نهضت ملی است." به این ترتیب پیشه وری زمینه افکار خائنانه خود را مهیا دید و آشکارا خواسته خود را چنین اعلام داشت: شعارما؛ آذربایجان مال آذربایجانیها است. باید این شعار جامه عمل بپوشد؛ تحت قیمومیت ملت دیگری نخواهیم رفت.

هیئت هایی بین تهران و تبریز در رفت و آمد بود؛ آخرین هیئت در خردادماه ۱۳۲۵ بریاست پیشه وری به تهران آمد. و همچنین در برابر آن هیئتی به ریاست مظفر فیروز به تبریز رفت و توافقنامه ای در ۱۵ ماده بین نمایندگان دولت مرکزی و پیشه وری امضا شد که قسمت نظامی این موافقتنامه چنین بود: تمامی افسران فراری ارتش را که در آذربایجان به فرقه دمکرات پیوسته بودند؛ با دو درجه بالاتر به ترفیع تشویق نمایند. سایر مهاجرین که به اغلب آنان درجه ژنرالی داده شده بود؛ به رسمیت شناخته شوند. به تمامی درجه داران که تنها ۳ ماه به تعلیمات نظامی اشتغال داشته ؛ ستوانی داده شود. سرهنگ پناهیان که در ارتش فرقه چپها؛ سرتیپ شده بود با دو درجه ترفیع به ریاست ستاد ارتش ایران انتخاب گردد و...

در جلسه ای که با حضور نمایندگان پیشه وری و نماینده دولت مرکزی در تهران تشکیل شده بود؛ ریاست ستاد ارتش ایران سپهبد رزم آرا با این موافقتنامه مخالفت می کند و اظهار می دارد که: پیشنهاد فرقه دمکرات مورد بازبینی قرار گرفت این پیشنهاد به معنا و مفهوم ویرانی ارتش ایران است. باید دید شاهنشاه ایران و مسئولین ارتش؛ حاضر به ویران ساختن ارتش هستند و یا نه؟ تا پس از آن وارد موضوعات دیگر بشویم.

در حالیکه جو زمان در اثربلیغات حزب توده؛ تظاهرات کمونیستهای جانبدار فرقه چپها در سراسر ایران و تهدید و تطمیع نمایندگان مجلس؛ ضعف دولت مرکزی؛ میداننداری نمایندگان حزب توده در مجلس؛ ترس فرماندهان نظامی ارتش از دخالت روسها؛ همه عواملی بودند که فضای سیاسی ایران را از هر نظر برای قبول پیشنهادات فرقه دمکرات آماده ساخته بود؛ اما محمد رضا شاه تصمیم تاریخی خود را چنین بیان فرمود:

من تصمیم به مقابله با حوادث؛ و اقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم"

رییس دولت که انتظار چنین مقاومتی نداشت؛ مظفر فیروز را به همراه هیئت گروه دمکرات روانه حضورشاه نمود. مظفر فیروز پس از معرفی هیئت؛ تقاضای هیئت راکه همان پیشنهادات رد شده از سوی رزم آرا بود مطرح ساخت. پاسخ تاریخی محمد رضا شاه این بود:

" من هرگز چنین قدرت و اختیاراتی ندارم که برخلاف قانون اساسی مشروطه ایران به افسرانی که از خدمت فرار کرده و بر ضد ارتش و میهن خود شوریده اند درجه بدهم و یا درجاتی که از جای دیگر و از راه دیگر بدست آورده اند؛ برسمیت بشناسم."

قوام السلطنه شخصا حضور شاهنشاه رفته و تجدید مطلع می کنند. شاه می گوید

اگر دستم بریده شود؛ سند تجزیه آذربایجان را امضا نخواهم کرد من در صورت اجبار حاضر از سلطنت کناره گیری نمایم؛ اما عملی بر خلاف مصالح مملکت در جهت از هم پاشیدن ارتش ایران مرتکب نمی شوم." شاهنشاه فرمان حمله ارتش رابه آذربایجان صادر فرمودند. زنجان پس از یک نبرد خونین سقوط کرد. ولی غلام یحیی هنوز در قافلانکوه مقاومت می نمود در این زمان بود که پیشه وری در تبریز اعلامیه پشت اعلامیه صادر می کرد و نیروهای دولتی را از حمله به آذربایجان بر حذر می ساخت.

رادیو آذربایجان می گفت: " ما قصرها را بر سر کسانیکه فرمان حمله را به آذربایجان صادر کرده اند خراب می کنیم. فداییان دمکرات از هیچ نیرویی هراس ندارند. این بار حساب خود را با غاصبین آزادی ملت ایران یکباره تصفیه خواهیم کرد. این است حرف آخر ما: «مرگ هست؛ بازگشت نیست.»

در ۱۹ آذرماه سال ۱۳۲۵ شهر میانه سقوط کرد. غلام یحیی با شماری از یارانش از راه نمین و پیشه وری از راه جلفا به میهن اصلی خود (روسیه) بازگشتند و ثابت شد که هم مرگ هست؛ و هم بازگشت.

به موازات پیشروی ارتش در تمام شهرهای آذربایجان مردم بر علیه گروه های چپ بپا خاستند و تمامی آنها را خلع سلاح کرده و در دادگاه صحرایی مجازات نمودند.

در زندگانی اقوام زنده و ملت‌هایی که دارای گذشته ی روشن تاریخی هستند آثار معجزه آسای غرور ملی ریشه پایدار دارد؛ زیرا بیشتر ملل در دوران زندگی؛ شکست را تجربه کرده اند اما آنها بیکیه از موهبت غرور ملی برخوردار بودند؛ در زیر آنهمه فشار و بدبختی حس ملیت خود را فراموش نکرده و به وظیفه ی ملی خود رفتار نمودند و توانستند اساس نیک نامی و افتخارات خود را از آسیب های جبران ناپذیر جلوگیری کنند.

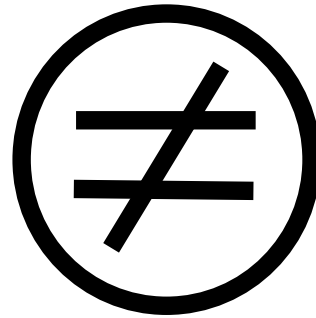
با ورود ارتش آرامش و امنیت به آذربایجان برگشت. آنها بیکیه خانه و کاشانه خود را رها کرده و در شهرهای دیگر متواری شده بودند؛ به خانه های خود بازگشتند و تومار جمهوری آذربایجان و کردستان بهم پیچیده شد.

این درس تاریخ است ولی ما از آن هیچ نیاموخته ایم و درس عبرت نگرفته ایم. بجای بررسی اوضاع گذشته و علل پیدایش آن؛ همه چیز را بفراموشی سپردیم و عاملین بدبختی ها را نادیده گرفتیم.

نیز در آن خون که نرزد به راه پاسداری این خاک

به نام خداوند جان و خرد

در این شماره می خوانید:



شماره های ۱۵۲-۱۵۳

سال پانزدهم - مهر ماه و آبانماه ۱۳۹۱

این نشریه ملی از هرگونه مطلب سیاسی،

اقتصادی، فرهنگی، علم و ادب که در آن از منافع

ملی باشد سخن می گوید. هر ماه یک بار به چاپ

می رسد و نوشتارهای سودمند با امضای مشخص را

می پذیرد. نام و امضاء نویسنده نزد **حاکمیت ملت** محفوظ

خواهد ماند.

هموطنان ایران دوست، ماهنامه **حاکمیت ملت** را بخوانند و

- ۱- اخبار حزبی ۲
- ۲- پیرامون آذربایگان ۳
- ۳- پیروزی ایران در جنگ نامتقارن به پشتیبان ملی نیازمند است ۵
- ۴- حزب پان ایرانیست و آن دیگران ۷
- ۵- ستار بهشتی: اجرای عادلانه قانون به دور از خشونت ۹
- ۶- صدگونه تماشا ۱۰
- ۷- هویت طلب یا فرصت طلب؟ ۱۲
- ۸- از فلاکت اقتصادی تا پیشنهاد تشکیل نظام فدرالی ۱۴
- ۹- ندای حقی که در مجلس طنین انداز شد ۱۵
- ۱۰- درآمد نفتی دولت های نهم و دهم به اندازه، در آمد ۹۵ ساله کشور بود ۱۸
- ۱۱- چگونگی تسلیم شدن قاضی محمد و یارانش ۲۰
- ۱۲- اندر احوالات مردم سر در گریبان ایران ۲۳
- ۱۳- جستاری در مورد ۲۱ آذر ۲۵

ایمیل برای ارسال مقالات : nashrieh@paniranist.org نشانی سایت حزب: www.paniranist-party.org

www.paniranist-party.org

نشانی فیسبوک حزب: www.facebook.com/hezbpaniranist

نشانی برای حضور در جلسات حزب پان ایرانیست: تهران - سعادت آباد - بین میدان کتاب (بوستان) و سرو - باند جنوبی

پلاک ۱۲۲ - زنگ پایین

زمان برگزاری نشست های حزبی: روزهای یکشنبه و چهارشنبه هر هفته ساعت ۱۷ تا ۱۹